

به نام خدا

سرشناسه	: واجدسمیعی، محمدعلی، ۱۲۶۵ - ۱۳۵۴.
عنوان و نام پدیدآور	: ناگفته‌های مشروطیت: خاطرات سالار معتضد از «اردوی شرق» و مقابله با محمدعلی میرزا «شاه مخلوع قاجار» ۱۳۲۹ هـ ق. ۱۲۹۰ هـ ش / پدیدآورنده محمدعلی خان یاور (سالار معتضد)؛ به کوشش ناهید عبقری؛ با مقدمه یوسف متولی حقیقی.
مشخصات نشر	: مشهد: بانگ نی، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۴۰۳ ص.: مصور، نمونه.
شابک	: 978-600-94610-0-4
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا.
عنوان دیگر	: خاطرات سالار معتضد از «اردوی شرق» و مقابله با محمدعلی میرزا «شاه مخلوع قاجار» ۱۳۲۹ هـ ق ۱۲۹۰ هـ ش.
موضوع	: واجدسمیعی، محمدعلی، ۱۲۶۵ - ۱۳۵۴. -- خاطرات
موضوع	: ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق. -- خاطرات
موضوع	: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ ق. -- خاطرات
شناسه افزوده	: عبقری، ناهید، ۱۳۳۱ -
شناسه افزوده	: متولی حقیقی، یوسف، ۱۳۳۸ -، مقدمه نویسی
رده بندی کنگره	: DSR ۱۴۵۳ ۱۳۹۳ ۲۳ و /
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۷۵۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۵۳۴۶۳۱

نام کتاب: ناگفته‌های مشروطیت

پدید آورنده: میرزا محمد علی خان یاور، سالار معتضد

به کوشش: ناهید عبقری

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: 978-600-94610-0-4

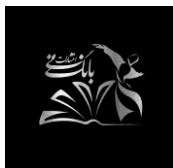
چاپ: دقت

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۳

ناشر: بانگ نی. با همکاری انتشارات مرندیز.

تایپ و حروفچینی: الهام خواجه‌زاده. صفحه‌آرایی: محمد یحیی برادران هروی

قیمت: ۲۰۰,۰۰۰ ریال



مرکز پخش: انتشارات بانگ نی، مشهد، هنرستان ۵، پلاک ۲۴، تلفکس: ۳۸۶۷۳۳۱۳

E-mail: bangney1392@gmail.com

با همکاری نشر مرندیز- مشهد- آبکوه ۷ دانشسرای ۸- پلاک ۹۰ تلفن: ۳۷۲۷۴۷۶۵

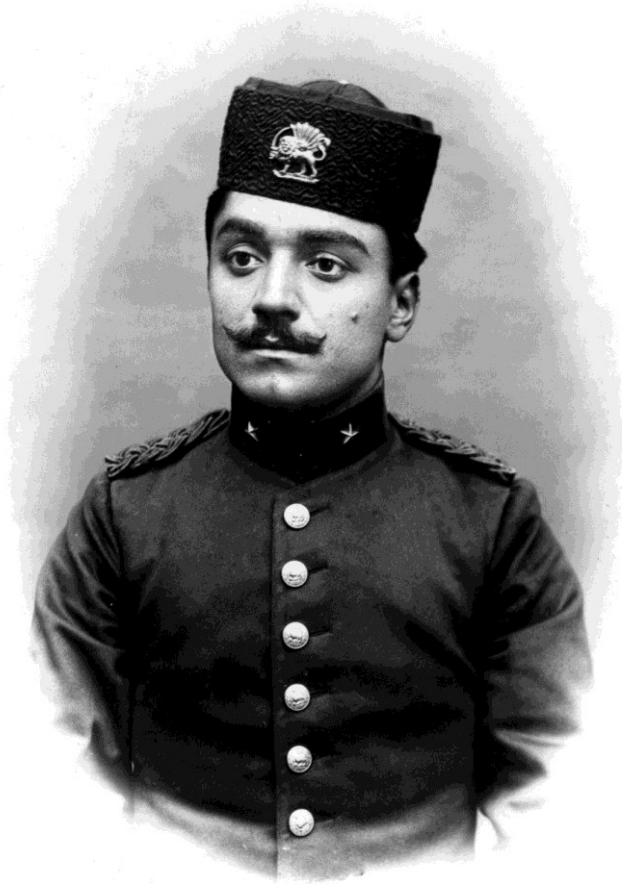
# ناگفته‌های مشروطیت

خاطراتِ سالار معتضد از «اردوی شرق»

و مقابله با محمد علی میرزا «شاهِ مخلوع قاجار»

۱۳۲۹ هـ. ق - ۱۲۹۰ هـ. ش

با مقدمه: دکتر یوسف متوالی حقیقی



نگارنده: میرزا محمد علیخان یاور «سالار معتضد»

معاون نظامی و فرمانده توپخانه و مفتش اردوی شرق



## فهرست مندرجات:

۹	.....	سخنی با خواننده
۱۵	.....	مقدمهٔ تاریخی
۲۳	.....	زندگی‌نامهٔ نویسنده
۳۵	.....	مقدمهٔ نویسنده
		<b>فصل اوّل</b>
۴۷	.....	۱- ظهور ارتجاع
۶۵	.....	۲- تقسیمات سپاه
۹۱	.....	۳- حرکت
۱۰۳	.....	۴- قهرمان اُسانلو
۱۰۹	.....	۵- جنگ امین‌آباد
۱۱۷	.....	۶- محاکمه و پاداش
		<b>فصل دوم</b>
۱۲۹	.....	۷- فیروزکوه
۱۴۱	.....	۸- مدافعهٔ گدوک
۱۵۷	.....	۹- ایلخی و شوخی
۱۶۵	.....	۱۰- اضطراب
۱۷۳	.....	۱۱- مظفریت و تاراج
۱۸۱	.....	۱۲- عزیمت
		<b>فصل سوم</b>
۱۸۹	.....	۱۳- توقف
۱۹۷	.....	۱۴- انتظار
۲۰۳	.....	۱۵- تفرّج
۲۱۱	.....	۱۶- شبیخون

## صفحه:

۲۱۷	.....	۱۷- غوغای دوم ذیقعدہ
۲۲۹	.....	۱۸- آخرین نزاع
		<b>فصل چهارم</b>
۲۳۹	.....	۱۹- کنکاش و فرار
۲۵۱	.....	۲۰- تحصن
۲۵۹	.....	۲۱- هیاهوی خلق
۲۶۹	.....	۲۲- امید
۲۷۷	.....	۲۳- یک شارلاتان
۲۹۳	.....	۲۴- اخبار هولناک
		<b>فصل پنجم</b>
۳۰۱	.....	۲۵- اولتیماتوم روس
۳۱۱	.....	۲۶- سه جریده
۳۲۳	.....	۲۷- نجات
۳۳۱	.....	۲۸- مراجعت
۳۴۳	.....	۲۹- فراریان
۳۵۳	.....	۳۰- خاتمه و نتیجه
		<b>ضمائم:</b>
۳۶۳	.....	دستخط نویسنده در متن اصلی
۳۷۹	.....	یکی از یادداشت‌های روزانه نگارنده به زبان فارسی و فرانسه
۳۸۱	.....	اسناد و مدارک
۳۸۹	.....	برخی از عکس‌ها و تابلوهای نقاشی سالار معتضد
۳۹۹	.....	۳۱- فهرست اعلام





## سخنی با خواننده

حدود سه سال پیش در سفری به تهران، یادداشت‌های نسبتاً قطوری با دستخطی شکیل از پدر بزرگم «سالار معتضد» به دستم رسید. این نوشته‌ها، کتاب نفیسی در قطع رحلی بود، با خطی خوش که بر روی کاغذهایی لطیف نگاشته شده بود و تاریخ نگارش آن به حدود صد و پنج سال پیش می‌رسید و مربوط می‌شد به بیست و پنج سالگی پدر بزرگ [نمونه‌ای از دست‌نویس متن کتاب حاضر و یکی از یادداشت‌های خصوصی نویسنده را که در ارتباط با خدمات نظامی او و به زبان فارسی و فرانسه است به انضمام قلیلی از تابلوهای نقاشی وی، همچنین برخی از اسناد و مدارک را در انتهای کتاب و به عنوان ضمیمه آورده‌ام].

این یادداشت‌های تاریخی نزد نوه دیگری از نوادگان سالار معتضد بود و پس از انتشار برخی از کتاب‌هایم که روان‌نویسی و فشرده‌قصه‌های مثنوی و به طور کلی در حوزه افکار مولانا بود، تصمیم گرفت، آن را برای بررسی و احتمالاً انتشار به من بسپارد؛ زیرا انجام آن را نیازمند بسی همّت و پشتکار یافته بود و الحق که چنین هم بود و برای هر یک از مراحل آماده‌سازی آن دشواری‌های عدیده‌ای وجود داشت که باید مرتفع و حلّ و فصل می‌شد.

و اینک که پس از حدود سه سال جدّ و جهد مستمر، این کار بزرگ به پایان رسیده است، سخنی به گزاف نخواهد بود اگر ادعا کنم که در طی این مدّت، شاید

بیش از سه هزار ساعت را به بازخوانی متن، روان‌نویسی آن، تصحیح اشتباهات چاپی، مصاحبه با وابستگان دور و نزدیک برای تهیه و تنظیم زندگی‌نامه نگارنده، جست و جو برای یافتن عکس‌های قدیمی مربوطه و بازسازی آن‌ها و موارد دیگری که مربوط به آماده‌سازی کتاب است، اختصاص داده‌ام و امیدوارم که حاصل آن مقبول افتد.

این یادداشت‌ها در ارتباط بود با اردوی نظامی دولتی که برای مقابله و دفع شاه مخلوع قاجار، محمدعلی میرزا، به سمت شمال کشور، استرآباد و بندرجز و... فرستاده شده بود و از آنجایی که مأموریت این اردوی نظامی که از مرکز عزیمت می‌کرد، به نسبت موقعیت جغرافیایی تهران، متوجه شرق کشور هم بود؛ نویسنده کتاب آن را «اردوی شرق» نامید و من که نوه دختری او، فرزند ارشد فرزندانش، بانوی فرهیخته و ادب‌پرور، روانشاد **نصرت‌الملوک واجدسمیعی** هستم، با احترام و ادب به محضر روح بزرگوار پدربزرگ، همان عنوان را برای کتاب برگزیدم و برخی توضیحات ضروری دیگر را نیز به جهت روشن شدن اذهان به آن افزودم.

خوانندگان علاقمند به متن‌های تاریخی به خوبی واقف‌اند که سبک نگارش متونی که از قدمتی برخوردارند، به کلی با روش کتابتی که امروزه مرسوم است، تفاوت دارد؛ بنابراین به جهت آسان و روان شدن قرائت ناگزیر شدم که بارها و بارها متن را مطالعه و ویرایش کنم و به این ترتیب به دفعات برگه‌های چاپی جدیدی تهیه شد و هر بار با بررسی آن به موضوعات تازه‌ای برخورددم که ناچار شدم برای پرهیز از اطناب، بعضی جملات را کوتاه کنم، گاه هم به ضرورت و برای عدم تکرار افعال، تغییر فعل‌ها اجتناب ناپذیر بود و در برخی موارد هم حذف یکی دو جمله تکراری به زیبایی و روان‌خوانی متن کمک می‌کرد.

بعضی از واژه‌ها متعلق به زبان‌های دیگر بود که معانی و مفاهیم مربوطه را در پانوشت‌ها آوردم. همچنین برای واژه‌ها و تعبیرهای تخصصی نظامی مربوط به دوران قاجار و ابزار جنگی و ادوات خاص آن روزگار نیز کوشیدم که توضیحات مربوط را

بیاورم و بدین جهت از آقای محمد واجدسمیعی یاری خواستم که ایشان با همکاری آقای پویا فروزنده شهرکی در این مورد اقدام کردند که بدین وسیله سپاسگزاری می‌کنم.

نکته‌ای که ذکر آن برای محققان و تاریخ پژوهان ضروری به نظر می‌رسد، این است که در ویرایش، و کلیه تغییراتی که اعمال شده است، تاریخ وقایع، نام و القاب اشخاص، اسامی اماکن، مفاهیم و معانی و موضوعات تاریخی و کلیه مطالب، دست نخورده باقی مانده و قابل اعتماداند؛ اما چاپ اولیه نسخه خطی و همچنین نسخه اصلی دست‌نویس و اصل مدارک و اسناد نیز موجوداند که در صورت ضرورت می‌توان به آن مراجعه کرد.

در ارتباط با تدوین «زندگینامه نویسنده» و استخراج اطلاعاتی دقیق که متناسب با کتابی تاریخی باشد، نیز انجام تحقیقاتی مفصل اجتناب‌ناپذیر بود و در طی مصاحبه‌های متعدد که گاه بسیار به درازا می‌کشید، موضوعات شایان ذکری را از وابستگان دور و نزدیک شنیدم و در پی اسناد تاریخی آن و عکس‌های قدیمی مربوطه، در میان مجموعه مدارک و عکس‌های خانواده و بستگان جست و جویا کردم و کوشیدم که غبار گذر ایام را بزدایم و تصاویر کهن و اسناد و مدارکی را که قدمتی بیش از یک قرن دارند، به کمک روش‌های نوین فنی و افراد متخصص، بازسازی شده ارائه دهم و به این ترتیب بخشی به نام «ضمائم: دستخط نویسنده از متن اصلی کتاب، نمونه‌ای از یادداشت‌های روزانه نویسنده به زبان فارسی و فرانسه، اسناد و مدارک، برخی از احکام، عکس‌ها و تابلوهای نقاشی سالار معتضد» در انتهای فصول آمده است که شامل برخی از این اسناد و مدارک و عکس‌هاست. در خاتمه امیدوارم که محصول تلاش عظیمی که نزدیک سه سال، بخش عمده‌ای از توان تحقیقی و فکر مرا به خود اختصاص داد، بتواند گوشه‌ای از تاریخ معاصر را روشن کند؛ زیرا نویسنده که تحصیلات ابتدایی را در استانبول و در مدرسه ایرانی‌ها گذرانده و پس از آن موفق به

گذراندن دانشکده نظام ترکیه و سپس دوره تخصصی توپخانه در استانبول و همچنین مدرسه نظامی سن‌سیر<sup>۱</sup> پاریس شده بود و به چهار زبان فارسی، عربی، ترکی استانبولی و فرانسه احاطه کامل داشت، به سبب تیزبینی و مطالعات فراوانی که در متن زندگیش جاری بود، با سیاست و نگاه دولت‌های قدرتمند نسبت به ایران آشنا بود و به سبب آن تألمی وافر داشت، کوشیده است تا در قالب داستانی نظامی از شرح ماجراهای اردوی دولتی که علیه نیروهای مرتجع به سرکردگی شاه مخلوع قاجار، محمد علی میرزا، در سال هزار و دویست و نود شمسی به سوی استرآباد و بندرجز و... گسیل شده بود، و وی به عنوان معاون کل نظامی اردو و رئیس توپخانه در آن حضور داشت، با نگاهی دقیق و موشکاف، حقایق و وقایع غم‌انگیزی را که گریبان‌گیر ملک و ملت بود، برای آگاه شدن آیندگان ثبت کند به این امید که تبیین چگونگی اوضاع و وصف گردانندگان مملکت که به زعم نگارنده، همان رجال پوسیده عهد محمد علی شاه و مظفرالدین شاه بودند که نه تدبیری داشتند و نه کیاستی، آینه عبرت فرزندان این آب و خاک گردد.

نویسنده همچنین با تعمق در چگونگی زندگی مردم در آن عصر به بیان وضعیت اقتصادی و اجتماعی ملت و دولت پرداخته و در طی گزارشاتی واضح به ذکر اماکن با نام‌های خاص و همچنین به ذکر ادوات نظامی و وضعیت نیروهای دولتی و غیردولتی و خودجوش پرداخته است و در عین حال ضمن خاطرات روزانه به بررسی گویش‌های محلی نیز توجه داشته و آن را وصف کرده است که مجموعه این عوامل برای کسانی که به سرزمین مادری عطف توجه و مهری دارند، بالاخص برای دانشجویان و محققان شایان توجه است و هر یک از اهل قلم و تاریخ پژوهان که مشتاق نگارش شرحی بر این خاطرات و وقایع‌اند، به یقین می‌دانند که با تأیید بازماندگان نویسنده، دسترسی به نسخه خطی و همچنین اسناد و مدارک موجود را امری میسر خواهند یافت.

در خاتمه از استادِ فرزانه، محققِ وارسته، تاریخ‌پژوهِ قاجارشناس، آقای دکتر یوسف متولی حقیقی که در امر بازدید و بررسی این متن تاریخی و راهنمایی‌های ضروری اهتمام ورزیدند، امتنان دارم.

از همسر مهربانم سرتیپ دکتر احمد مؤید که خود از صاحب‌نظران نظامی و تاریخ است و همواره مشوقِ فعالیت‌های تحقیقی و نوشتاری من بوده و در این کتاب نیز مسئولیتِ مشاور نظامی را بر عهده داشته است، سپاسگزارم.

همچنین از خانم ماندانا نیرومند، کارشناس ارشد تاریخ که متن را قرائت کردند و مرا از نظرات سودمندِ کارشناسانه خود بهره‌مند نمودند، ممنونم.

از خانم الهام خواجه‌زاده که در نهایت دقت و پشتکار مدیریتِ حروفچینی را بر عهده گرفتند و از آقای محمد یحیی برادران هروی که در صفحه‌آرایی و امور فنی همکاری صمیمانه داشتند، تشکر می‌کنم.

ناهید عبقری «نوه سالار معتضد»

زمستان ۱۳۹۲ - مشهد مقدس



## مقدمه تاریخی

انقلاب مشروطه ایران در [۱۴ مرداد ۱۲۸۵ هـ.ش/۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ هـ.ق.] به دنبال یک سلسله از رخدادهای سیاسی و اجتماعی به پیروزی رسید. مظفرالدین شاه قاجار مدت کوتاهی بعد از صدور فرمان مشروطیت و امضای قانون اساسی، چشم از جهان فرو بست و این مقام را به فرزندش محمد علی شاه داد. محمد علی شاه که دست پرورده‌ی فرهنگ خودکامگی بود، بعد از نشستن به تخت شاهی، هرگز مشروطیت و نهادهای وابسته به آن را بر نتابید و به‌رغم برخی از اقدامات ظاهری موافق با مشروطه، در نخستین ماه‌های سلطنت، کمر به نابودی مشروطه و مشروطه خواهان بست. قانون اساسی، مجلس شورای ملی، تفکیک قوا، پاسخ‌گو بودن نخست وزیر به عنوان مهم‌ترین شخصیت اجرایی کشور در برابر مجلس و مردم و از همه مهم‌تر عدم اختیار شاه در امور اجرایی کشور، به عنوان مهم‌ترین دستاوردهای مشروطیت، همچون خاری در چشم و استخوانی در گلوی محمد علی شاه بودند. او با این دلایل برای نابودی مشروطیت دست به اقدامات گوناگونی زد. وی نخست امین‌السلطان را که نقشه‌ی بی‌خاصیت کردن مشروطیت را در سر داشت، به نخست وزیری ایران گمارد و پس از کشته شدن این فرد به دست مشروطه‌خواهان، تصمیم گرفت که آشکارا مشروطه‌طلبان را نابود کند.

بارزترین اقدام محمد علی شاه در این راستا، به توپ بستن مجلس نوپای شورای ملی و قلع و قمع مشروطه‌خواهان بود. [۲۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ هـ.ق./۱۲۸۷ هـ.ش.] او مجلس را به تعطیلی کشاند و با قتل و سرکوب عده‌ای از مشروطه‌خواهان، دوره‌ای را

در تاریخ ایران به وجود آورد که به دوران استبداد صغیر معروف است. در دوران استبداد صغیر، اگر چه آزادی خواهان و مشروطه طلبان ایرانی به شدت تحت تعقیب و شکنجه و آزار قرار گرفتند؛ اما هرگز در برابر مستبدین تسلیم نشدند. مقاومت در ایالت‌های مختلف ایران و به ویژه در ایالاتی همچون: آذربایجان، گیلان، بختیاری و اصفهان که در شکل‌گیری مشروطیت نقش نمایان‌تری داشتند، به صورت آشکاری خود را نشان داد. مشروطه خواهان گیلان و بختیاری و اندکی بعد مجاهدان آذربایجان، با هدف سرنگونی «استبداد صغیر» به سوی تهران حرکت کردند.

ورود هماهنگ و همزمان نیروهای بختیاری و گیلانی به تهران، شکست نیروهای وابسته به استبداد را رقم زد و باعث فتح تهران به وسیله‌ی مشروطه خواهان شد. [۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۲۳ تیر ۱۲۸۸ هـ. ش]

مشروطه خواهان پس از فتح تهران، در نخستین اقدام، شورایی را به منظور تصمیم‌گیری در مورد وضعیت کشور با عضویت حدود پانصد تن از سران مشروطیت تشکیل دادند. این شورا در نخستین تصمیمات، محمد علی شاه را به گناه خیانت به کشور، از سلطنت عزل و فرزند دوازده ساله‌اش احمد میرزا را به پادشاهی ایران برگزید. محمد علی شاه مخلوع که تصمیمات مشروطه خواهان را بر نمی‌تابید، با تصمیم دیگر این شورا، ناگزیر از ترک ایران و رفتن به روسیه شد. وی در [ماه‌های پایانی سال ۱۳۲۷ هـ. ق/ ۱۲۸۹ هـ. ش] و پس از سیر و سفر در چند پایتخت اروپایی و بعد از گفتگو با یکی از نمایندگان دولت روسیه تزاری در وین و با کسب اطمینان از حمایت‌های سیاسی، مالی و نظامی روس‌ها و نیز با اتکا به کوشش‌های مخالفان داخلی مشروطیت که دست بر قضا کم هم نبودند، بر آن شد تا بار دیگر بخت خود را برای چنگ انداختن بر تخت سلطنت ایران بیازماید. وی در این راستا با لباس مُبَدَّل و نام جعلی «خلیل بغدادی» و در حالی که مهمات جنگی فراوانی را در صندوق‌هایی که روی آن‌ها مارک آب معدنی زده شده بود، به منظور هدایت عملیات نظامی ضد مشروطه به همراه برادرش



شعاع‌السلطنه و همچنین ارشدالدوله که از فرماندهان نظامی سابق ایران بود، از خاک روسیه و از شرق مازندران وارد خاک ایران شد. هم‌زمان با حرکت او به سوی ایران، برادر دیگرش سالارالدوله نیز از طریق روسیه و عثمانی وارد مناطق غربی ایران شده بود و بعد از جمع‌آوری نیرو، ضمن شکست دادن نیروهای دولتی، چندین شهر از قبیل: کرمانشاه، بروجرد، نهاوند و همدان را متصرف شده بود.

محمد علی شاه بعد از رسیدن به گمیش تپه واقع در ایالت مازندران «گلستان کنونی» به دستگیری شعاع‌السلطنه و ارشدالدوله و جمعی از درباریان و مستبدین، جماعتی از ترکمانان و ایلات و عشایر مازندران و استرآباد را گرد خود جمع کرد و آن‌ها را مسلح نمود. وی سپس این نیروها را به دو دسته تقسیم کرد. یک دسته را به ریاست شعاع‌السلطنه به غرب مازندران روانه کرد تا از طریق فیروزکوه به سمت تهران حرکت کنند و دسته‌ای را نیز به فرماندهی ارشدالدوله به مسیر شاهرود فرستاد تا از این طریق خود را هم‌زمان با نیروهای شعاع‌الدوله به تهران برسانند. خود او نیز پس از چند روز به اردوی شعاع‌السلطنه ملحق شد.

پیروزی‌های نظامی اولیه‌ی وابستگان دستگاه استبداد و پیشروی آن‌ها در برخی از مناطق غربی و شمالی ایران و شائبه همکاری و همراهی سپهدار محمد ولی خان تُنکابنی رئیس‌الوزرای ایران با محمدعلی شاه مخلوع، سران مجلس و بزرگان مشروطیت را بر آن داشت تا برای مقابله با نیروهای مهاجم وابسته به استبداد، تمهیداتی را بیندیشند. عزل سپهدار تُنکابنی از ریاست‌الوزرای و گماردن صمصام‌السلطنه‌ی بختیاری به جای او و نیز اعزام سه اردوی نظامی به سه جبهه‌ی شمال، شرق و غرب ایران در زمره‌ی مهم‌ترین این اقدامات بود.

اردوی غرب متشکل از مجاهدین بختیاری به فرماندهی کسانی چون سردار محتشم و سردار بهادر، اردوی شمال متشکل از مجاهدین بختیاری و گیلانی بود که میرزا کوچک خان جنگلی نیز در آن حضور داشت. این اردو به فرماندهی

عبدالحسین خان معزالسلطان رشتی ملقب به «سردار مُحیی»، به جانب همدان و مازندران اعزام شدند. اردوی شرق نیز به فرماندهی یفرم خانِ ارمنی مأموریت مقابله با ارشالدوله در شاهرود را یافتند. مجاهدین بختیاری در جبهه‌ی غرب پس از رشادتهای زیاد توانستند سالارالدوله را که بر بخش وسیعی از مناطق غربی ایران سلطه یافته بود و خود را برای حمله به تهران آماده می‌کرد، شکست دهند. نیروهای تحت امر یفرم خانِ ارمنی نیز توانستند ارشالدوله و نیروهایش را که تا ۴۸ کیلومتری تهران پیشروی کرده بودند، شکست دهند و ارشالدوله را دستگیر و تیرباران نمایند. نیروهای اردوی شمال هم که به دو بخش اردوی اول و اردوی دوم تقسیم شده بودند، نخست در نبرد امین‌آباد، رشیدالسلطان اُصانلو را که به حمایت از محمد علی شاه برخاسته بود، شکست دادند و به قتل رساندند، سپس در نبرد سنگین گردنه‌ی فیروزکوه، نیروهای تحت امر محمدعلی شاه و شعاع‌السلطنه را به عقب راندند. محمدعلی شاه به‌رغم شکست در این نبرد، چون هنوز امید به کامیابی ارشالدوله و سالارالدوله داشت، از پای ننشست و دوباره به جمع‌آوری نیرو پرداخت و خود را برای حرکت به سوی تهران آماده کرد. وی با شنیدن خبر شکست ارشالدوله و سالارالدوله مأیوس شد و به گمیش تپه مراجعت کرد.

اردوی شمال به دنبال پیروزی‌هایی که کسب کرده بود، برای تعقیب محمدعلی شاه به جانب ساری و اشرف «بهشهر» حرکت کرد؛ اما به دلایلی و از جمله برخی تصمیمات نابجا و برخی اقدامات روس‌ها، از نیروهای استبداد شکست خورد و از هم پاشید. گروهی از نیروهای اردوی شمال، همچون فرماندهی آن سردار مُحیی، فراری شدند و گروه دیگری نیز که غافلگیر شده بودند، برای حفظ جان در شعبه‌ی بانک استقرای روس در مازندران متحصن شدند.

این عده بعد از سه ماه خود را از طریق دریا از بندرگز به انزلی رساندند و سپس عازم تهران شدند.

شرح مأموریت اردوی شمال را یکی از فرماندهان این اردو، یعنی میرزا محمدعلی خان یاور «معمدالسُلطان - سالار معتضد»، در طی خاطراتی با عنوان «اردوی شرق» به نگارش در آورده است. این کتاب که تنها منبع اختصاصی و در عین حال مفصل در مورد مأموریت «اردوی شمال» [شرق] است که در آن جزئیات عملیات نظامی از دیدگاه یک شاهد عینی گزارش داده شده است.

میرزا محمد علی خان یاور که بعدها به درجه سرهنگی رسید و در دوره‌ی رضا شاه نام خانوادگی «واجد سمیعی» را برای خود برگزید، فارغ‌التحصیل دانشکده نظامی ترکیه در رشته توپخانه بود و بعدها به فرماندهی توپخانه فارس، کفالت توپخانه بریگاد قزاق مرکز و معاونت قشون خراسان رسید. وی در اردوی شمال شرق به عنوان معاون کل نظامی و رئیس توپخانه حضور داشت و دیده‌ها و شنیده‌های خود را از این مأموریت در سال «۱۳۲۹هـ. ق/ ۱۲۹۰هـ. ش» به رشته نگارش در آورد. این خاطرات در قالب یک مقدمه، پنج فصل «مشمتمل بر ۳۳ مقاله» و یک نتیجه‌گیری تدوین شده است.

نویسنده‌ی کتاب در مقدمه، ضمن بررسی وضعیت نابسامان ایران، از چگونگی شکل‌گیری دوره استبدادِ صغیر، خون‌ریزی‌ها و سرکشی‌های یاغیان، بی‌کفایتی دولت‌مردان، کوشش‌های مخالفان مشروطیت و نیز دخالت و زورگویی قدرت‌های خارجی در ایران سخن به میان آورده است. فصل یکم این کتاب تحت عنوان «ظهور ارتجاع» به کوشش‌های محمد علی شاه مخلوع، سالارالدوله، ارشدالدوله و سایر عناصر جبهه‌ی استبداد در مازندران، کرمانشاه و شاهرود و اقدامات دولت مشروطه برای مقابله با آنان پرداخته است. فصل دوم به درگیری‌های اردوی شمال شرق با رشیدالسُلطان و جنگ امین‌آباد که به شکست و قتل این شخص منتهی شد، اختصاص دارد. نویسنده در فصل سوم به نبرد فیروزکوه و نیز مجموعه نبردهایی که منجر به شکست ارشدالدوله و تیرباران شدن او شد، اشاره کرده است. فصل چهارم کتاب به

شکست نیروهای اردوی شمال شرق و عقب‌نشینی آن‌ها و تحصن گروهی از آنان در شعبه‌ی بانک استقراضی روس در مازندران و اقدامات نیروهای وابسته به محمد علی شاه اختصاص دارد. در فصل پنجم ضمن پرداخت به مسئله اولتیماتوم روسیه به ایران، در مورد سرنوشت متحصنین در بانک استقراضی و بازگشت آنان از مسیر بندرگز به بندرانزلی و سپس تهران و نیز سرنوشت فراریان سخن به میان آمده است.

نسخه‌ی دست‌نوشته‌ی این کتاب از طریق خانم ناهید عبقری فرزند روانشاد «نصرت‌الملوک واجد سمیعی، فرزند ارشد سرهنگ محمد علی واجد سمیعی نویسنده‌ی کتاب اردوی شرق» برای مطالعه در اختیار نگارنده‌ی این سطور قرار گرفت. از آن جا که مباحث تاریخی کتاب برای روشن شدن گوشه‌ای از تاریخ ایران ضروری به نظر رسید، با کوشش خانم عبقری که خود در زمره‌ی نویسندگان و ادیبان هستند، تصمیم به چاپ آن گرفته شد. امید است که این گزارش مفصل نظامی بتواند برای مشتاقان به تاریخ ایران به ویژه محققین عصر مشروطیت مورد استفاده قرار بگیرد.

آذر ماه ۱۳۹۲ خورشیدی

یوسف متولی حقیقی



مشروطه خواهان متحصن در سفارت انگلیس  
[با استفاده از مجموعه عکس‌های خصوصی نویسنده]

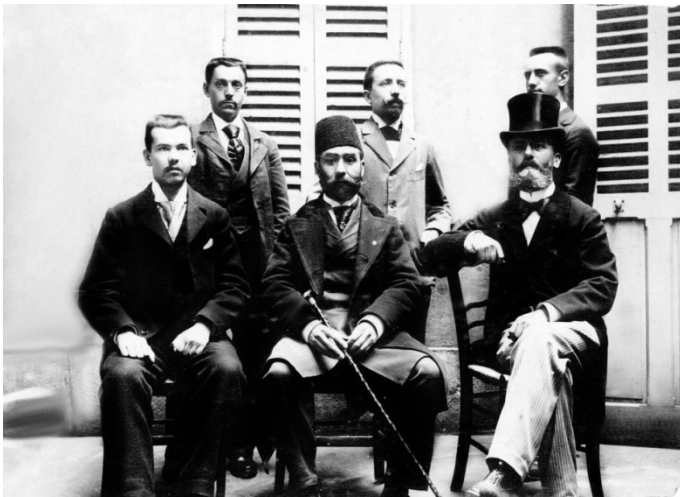


محبوسین باغ شاه با غُل و زنجیر به فرمان محمد علیشاه

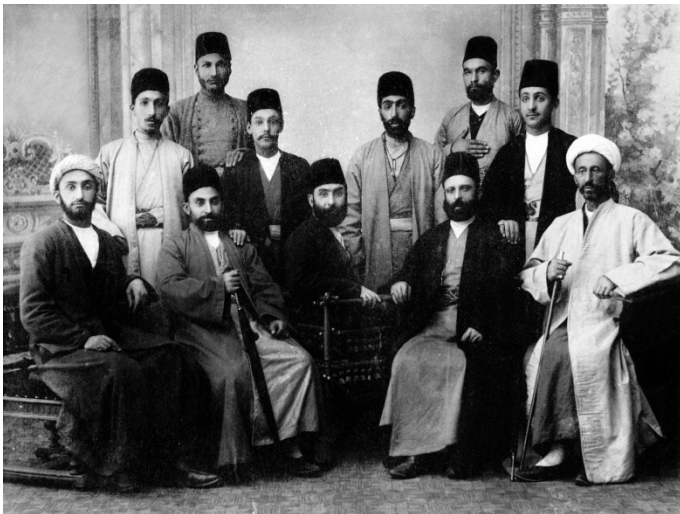
[با استفاده از مجموعه عکس‌های خصوصی نویسنده]

## زندگی نامه نویسنده

«معمدالسلطان میرزا محمد علی خان واجد سمیعی»، که بعدها به «سالار معتضد» ملقب گردید، در سال ۱۲۶۵ شمسی از پدری اصفهانی و مادری شیرازی در تهران به دنیا آمد. پدرش «حاج محمد جواد واجد سمیعی» تاجری اصفهانی بود که سالیانی دراز پیش از آن به تهران مهاجرت کرده و در همانجا رحل اقامت افکنده بود. او تجارت را که در آن روزگار پیشه‌ای پُر رونق و بسی برجسته و آبرومند بود، از پدر و اجداد خود به ارث برده بود که همگی در داد و ستدهای عمده دست داشتند. «حاج محمد جواد» در تجارت الماس و جواهر با ترکیه و برخی از کشورهای اروپایی فعالیت می‌کرد و به سبب رفت و آمدهای مکرر و حشر و نشر با آنان، با فرهنگ و زبان این ملل نیز آشنا بود و دوستانی در میان تجّار سرشناس جواهرات در استانبول و پاریس داشت که مراودات و معاملاتش با آنان و همطرازان آلمانی‌شان استمرار می‌یافت. اینکه برخی از اقوام «حاج محمد جواد» در استانبول می‌زیستند؛ می‌توانست موجباتی برای دلگرمی در سفرهای متعدد تجاری باشد که پرهیز از آن علی‌رغم خطرات بسیارش برای دست‌اندرکاران معاملات عمده، بالاخص در حیطة سنگ‌های گرانبها و مروارید، غیرممکن می‌نمود.



حاج محمد جواد تاجر اصفهانی، پدر سالار معتضد [نفر وسط نشسته] همراه با برخی از اقوام و تجار در سفری تجاری به پاریس [سال ۱۲۷۰ شمسی]



حاج محمد جواد [شخص نشسته در وسط تصویر] به همراه برخی از اقوام در استانبول [سال ۱۲۷۰ شمسی]





حاج محمد جواد تاجر اصفهانی [پدر محمد علی خان سالار معتضد]

شاید هم به سبب همین پشت گرمی بود که این تاجرِ عالمِ روشنفکر بر آن شد که فرزند ارشد خود را که هنوز در سال‌های اولیّه دبستان بود، برای تحصیل به استانبول ببرد. و بدین ترتیب «محمد علی» که از قابلیت و استعداد خاصی برخوردار بود، وارد دبستان ایرانیان استانبول شد و پس از طیّ مراحل مختلف به دانشکده نظام دولت عثمانی راه یافت و در سال ۱۲۸۶ شمسی موفق به اخذ دیپلم نظامی از دانشکده مذکور شد و دوره تخصصی توپخانه را نیز با موفقیت در آنجا و در مدرسه نظامی سن‌سیر پاریس به پایان رسانید و به سبب شأن علمی، دقت و لیاقت و امتیازات نظامی، «نشان مجیدی» و «مدال نقره لیاقت» را از دولت عثمانی دریافت داشت.



هنگام تحصیلات دبستانی در استانبول  
[سال ۱۲۷۵ هـ. ش.]



بازگشت به تهران  
[سال ۱۳۲۶ هـ. ق برابر با ۱۲۸۶ هـ. ش پس از اتمام تحصیلات نظامی]  
دوران کودکی و جوانی نویسنده

این صاحب‌منصب جوان که قدر لحظاتِ گرانبهای عمر را به خوبی می‌دانست، در طول اقامت در استانبول نه تنها به زبان‌های فارسی، عربی، ترکی استانبولی و فرانسه احاطه کامل و علمی یافت؛ بلکه چنان در هر یک متبحر شد که بعدها در طول خدمات نظامی‌اش در وطن، و در ایامی که به عنوان فرمانده توپخانه در قشون فارس، فرماندهی توپخانه و یا معاونت قشون سایر مناطق خدمت می‌کرد، یادداشت‌های دوران خدمت و حوادث آن زمان را در قالب داستان‌هایی تاریخی به رشته تحریر در آورد که کتاب حاضر نمونه‌ای از آن است و امید که بتوانیم سایر نوشته‌ها و یادداشت‌های وی را نیز برای طبع آماده کنیم.



محمد علی خان واجد سمیعی پس از فراغت از تحصیل و رسیدن به مقام صاحب‌منصبی دولت عثمانی [سال ۱۳۲۵ هـ. ق برابر با ۱۲۸۶-۱۲۸۵ هـ. ش]

علاوه بر آن چندین کتاب از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرد که فعلاً متأسفانه اثری از آنها نیست. احتمالاً این آثار بعد از فوت او در معرض بی‌توجهی کارگزاران امر در نقل و انتقالات مربوط به تحویل و تحویل کتابخانه خصوصی این مرد بزرگ بوده است، چنانکه گفته‌اند: چند کتاب داستان نیز از زبان ترکی استانبولی به فارسی ترجمه کرده بود که در حال حاضر یکی از آنها موجود است، و امید که بتوانیم آن را نیز به زیور طبع بیاراییم.

«نقاشی» هنر ارزنده‌ای بود که او در حین تحصیل نزد اساتید کارآزموده، استادانه آموخت و حاصل آن، بیش از پنجاه تابلوی نقاشی رنگ و روغن و بسیار ارزنده است که زینت بخش خانه و کاشانه فرزندان و نوه‌های این نظامی ادیب عالم هنرمند است و شاهد این مدعاست که «رنگ و بوم» در تمام عمر، همدم همیشگی او در اوقات فراغت به شمار می‌آمد، همان‌گونه که هرگاه فرصتی بود، زخمه‌ای به تار می‌زد و یا انگشتانش بر روی کلاویه‌های پیانو می‌لغزید و نوایی خوش در فضا مترنم می‌شد.

«محمد علی خان سالار معتضد» موسیقی را نیز در ایام تحصیل آموخته بود و جان او با نت‌ها و آهنگ‌هایی که می‌نواخت، پیوندی غریب داشت و او را که توجه قلبی‌اش به عوالم معنوی، به هستی و هستی‌بخش و شگفتی‌های آفرینش بود، به سیر در آسمان‌های دل و جان وا می‌داشت، بالاخص که مطالعه در باب عالم ماورای ماده را نیز از آغاز جوانی شروع کرده بود و معدود کتاب‌هایی را که در مورد متافیزیک به زبان ترکی استانبولی، فرانسه یا عربی در استانبول منتشر می‌شد، در کتابخانه‌اش، گرد آورده بود و همدم شب‌های تنهایی و فراغت به شمار می‌آورد و بعدها هم که به ایران آمد، به خصوص در ایام طویل بازنشستگی که از حدود سال ۱۳۵۴-۱۳۲۰ هجری شمسی بود، حصول بهترین فرصت بود در ارتباط با مطالعات معنوی و متافیزیکی و برگزاری جلساتی که با حضور برادر کوچک‌تر «محمد حسین خان» و یکی دو تن از دوستان صاحب‌نظر و اهل علم مانند «دکتر صادق رازی» حقوق‌دان،

«آقای به‌شید» کارمند سفارت ایران و «آقای استوار» تشکیل می‌یافت که گه‌گاه یکی دو نفر دیگر هم به این جمع افزوده می‌شد؛ البته چنانچه نویسنده این سطور اناهد عبقری نوه سالار معتضد، دخت روانشاد نصرت‌الملوک واجد سمیعی] از طریق نقل و قول‌های مادر و خاطرات ایام کودکی به یاد می‌آورد، «استاد ابوالقاسم فرزانه» هم که نتیجه تحقیقات و مقالات متافیزیکی یا «ماورایی» اش، در آن روزگار در مجله هفتگی سپید و سیاه منتشر می‌شد، گاه در این جلسات شرکت داشته است. دومین فرزند «حاج محمد جواد» به نام «محمد حسین خان» ترجیح داد که در بازار تهران به شغل موروثی خانواده بپردازد و به تجارت مشغول شد. و «میرزا محمد مهدی خان» هم در تهران ماند که اطلاع چندانی از وی در دست نیست.

سومین فرزند وی به نام «میرزا ابولقاسم خان»، ملقب به «ناصرالدین واجد سمیعی»، که به فرانسه رفته بود؛ پس از اخذ دیپلم پزشکی و گذراندن دوران تخصص پوست از دانشکده پزشکی پاریس به ایران بازگشت و سالیانی دراز به طبابت پرداخت و منشأ خدمات عدیده به مردم و مملکت بود.

«سرهنگ محمد علی خان واجد سمیعی سالار معتضد»، از اولاد و احفاد و اعقاب خاندان بزرگ و کثیرالاولادی است که بر اساس شجره‌نامه قدیمی خانوادگی که مجدداً در سال ۱۳۸۱ توسط «یدالله خان واجد سمیعی» فرزند «محمد حسین خان» تکمیل گردید، نسب‌شان به «حاجی علیقلی افشار» معروف به «حاجی بُرنا» می‌رسد که در زمان صفویه از تُجّار بزرگ، سرشناس و متمول مشهد بود که به واسطه عدم امنیت و تعدی برخی از افراد متنفذ محلی، چاره‌ای جز آن ندید که ترک شهر و دیار کند و با خانواده و متعلقان به «اصفهان» که پایتخت ایران و امن بود، مهاجرت نماید. فرزند ارشد «حاجی بُرنا» به نام «حاج محمد بدیع، تاجر خراسانی» از معارف تُجّار اصفهان گردید و اولاد بسیاری از وی در وجود آمدند که همگی به خاندان «حاجی بدیعیان» موسوم شدند.

فرزند ارشدِ «حاجی محمد بدیع» به نام «حاج محمد سمیع بزرگ، تاجر اصفهانی» به واسطه کثرت اولاد پدر و ضیق مکان که علی‌رغم بزرگی و وسعت خانه حاج محمد بدیع، و تعددِ اتاق‌ها باز هم گنجایش کافی نداشت، ناچار شد در محله دیگری از اصفهان اقامت کند و اولاد ایشان به «طایفه حاج سمعیان» معروف شدند. از حاج سمیع بزرگ پنج فرزند ذکور به جای ماند که هر یک منشأ طایفه بزرگ دیگری شدند.

فرزند ارشدِ «حاج محمد سمیع بزرگ» که بعد از پدر رئیس خانواده و فامیل شد، «حاج محمد صادق، تاجر اصفهانی» بود که سالیانی دراز زیست و دارای دو فرزند ذکور و چهار فرزند آنات گردید.

فرزند ارشدِ «حاج محمد صادق، تاجر اصفهانی» به نام «حاج محمد کاظم» بود که در همان شهر زندگی کرد و از تَجَّار بنام اصفهان بود.

فرزند ارشدِ «حاج محمد کاظم»، به نام «حاج محمد جواد واجد سمیعی» مدتی در آن شهر زیست و خیلی زود عازم تهران شد و با اهل بیت و متعلّقان، عزم مهاجرتی بی‌بازگشت کرد. وی همانگونه که در آغاز نیز گفته شد، به تجارت الماس و سنگ‌های گرانبها و جواهرات علاقمند بود و چون با تَجَّار کشورهای ترکیه، آلمان و فرانسه معاملات داشت و راه زمینی اروپا در آن ایام بسیار ناامن و از طرفی مسیری طولانی و دشوار بود، کالاهای خویش را از طریق دریا و کشتی گسیل می‌داشت و در یکی از مُراسلات بود که کشتی حاوی محموله‌های گرانبهای وی در اثر طوفانی سهمناک به گردابی در افتاد و غرق شد. به این ترتیب «حاج محمد جواد واجد سمیعی» قسمت اعظم سرمایه خویش را از دست داد.

«محمد علی خان» پس از پایان مدرسه نظام در استانبول و گذراندن دوره‌های تخصصی توپخانه عزم بازگشت به وطن کرد و به استخدام دولت در آمد و در طی سال‌ها خدمت صادقانه مصدر امور متعدد و متفاوتی بود؛ اما در هر منصب، همواره با

حفظ سمت، فرماندهی توپخانه را هم بر عهده داشت، چنانکه در این کتاب که در واقع لشکرکشی نیروهای دولتی و ملی بر علیه نیروهای ارتجاع به سرکردگی «شاه مخلوع قاجار، محمد علی میرزا» است، همان طور که در متن کتاب نیز بدان اشاره رفته، علاوه بر معاونت کلّ اردو، با حفظ سمت، مسئولیت فرماندهی توپخانه و بازرسی را نیز بر عهده داشته است.

وی در طیّ دو ازدواج که اوّلی با دوشیزه‌ای از اهالی استانبول به نام «جمیله خانم»، و دیگری با دختری به نام «کبری خانم» از خاندان منصور بود، دارای چهار دختر به نام‌های «بانو نصرت‌الملوک»، «مهرانگیز خانم»، «بانو نزهت‌الملوک» و «روح‌انگیز خانم»، و دو پسر به نام‌های «رضا خان» و «یوسف خان» گردید که هر یک خانواده‌ای را تشکیل دادند و بزرگ خاندانی کثیر شدند، به استثنای «مهرانگیز خانم» که صاحب اولادی نشد.

«سرهنگ محمد علی واجد سمیعی، سالار معتضد» به اتفاق خانواده، سالیانی دراز در خانه‌ای واقع در خیابان مولوی، کوچه سعادت، زندگی کرد. خانه‌ای با معماری دوران قاجار که دارای دو بنای مستقل و دو حیاط مجزا و در عین حال پیوسته بود و شامل بخش‌های متعددی از جمله اصطبل می‌شد که در بخش ورودی قرار داشت، با بیرونی و اندرونی. حیاط، فضای نسبتاً وسیعی بود که دور تا دور آن را اتاق‌های بزرگ و سرسرا ماندنی احاطه کرده بود که به آن پنج دری می‌گفتند. یکی از این اتاق‌های بزرگ را که راقم این سطور در ایام کودکی بارها دیده و روزگاری چند را نیز در آن زیسته بود، فضایی بود که در آن روزگار محلّ تجمع خانواده به شمار می‌آمد و کاربردی مانند نشیمن‌های امروزی داشت، با پنجره‌هایی بلند که مانند درب بود و همه به حیاط گشوده می‌شد. شیشه‌های رنگی بخش فوقانی این پنجره‌ها که غالباً از رنگ‌های زرد، سبز، آبی و قرمز ساخته شده بود، اشعه خورشید را با رنگ‌هایی دل‌انگیز به داخل منعکس می‌کرد. در یکی از این اتاق‌ها پیانوی بزرگی وجود داشت و در

کنارش تار مخصوص و در گوشه‌ای دیگر سه پایه‌ها و بوم‌ها، هر یک با نقشی و طرحی...، بعضی در حال اتمام و برخی نیمه رها شده... و کتاب‌های قدیمی و خطّی که منظم و گاه بی‌نظم در کنار یکدیگر چیده و یا نهاده شده بودند. خاطره تلخ غرق شدن «فرح» دختر خردسال خانواده در حوض بزرگِ استخر مانند و عمیق حیاط بیرونی، مستمسکی شد که ازدحام خیابان مولوی بهانه‌ای باشد تا به محله دیگری به نام «داوودیه» کوچ کنند. مکانی که امروزه حد فاصل خیابان میرداماد و خیابان ظفر است.

«محمد علی خان سالار معتضد» چند سالی را هم در این خانه زیست. خانه‌ای که در آن اثری از معماری خاصی که یادگار دوران جوانی او بود و بدان انس داشت، دیده نمی‌شد. خانه‌ای که به سبک و سیاق مُدرن بنا شده بود. در اینجا هم کتاب همدم او بود و هم بوم و رنگ؛ البته مونس دیگری را نیز یافته بود که آن «آموزش زبان انگلیسی» از طریق «لینگافون» بود. این پنجمین زبانی بود که او مشتاق آموختن آن، همانند زبان مادری بود و بدین سان سال‌های پایانی عمر را با آموزش زبان انگلیسی و مطالعه گذرانید و مصداقِ واقعی «ز گهواره تا گور دانش بجوی» شد و سرانجام در ۸۹ سالگی، پس از عمری جد و جهد، در سال ۱۳۵۴ دنیای فانی را وداع گفت و به سرای باقی شتافت.



- «محمد علی خان سالار معتضد» در طول خدمت نظامی موفق به دریافت «مدال نقره لیاقت از دولت ایران» و «نشان طلای علمی درجه اول کشور» شد و در مناصب متعددی خدمت کرد که برخی از آن را به اجمال می‌آوریم:
- ۱- فرمانده توپخانه، مفتش و معاون نظامی اردوی استرآباد [سال ۱۳۲۹ هـ. ق برابر با ۳۰ آذر ۱۲۹۰-۱۱ دی ۱۲۸۹ هـ. ش.]
  - ۲- فرمانده توپخانه فارس [سال ۱۳۳۰ هـ. ق برابر با ۱۸ آذر ۱۲۹۱-۳۰ آذر ۱۲۹۰ هـ. ش.]
  - ۳- کفیل توپخانه بریگاد مرکزی [سال ۱۳۳۶ هـ. ق برابر با ۱۴ مهر ۱۲۹۷-۲۶ مهر ۱۲۹۶ هـ. ش.]
  - ۴- معاون قشون خراسان و رئیس پیاده نظام قشون [سال ۱۳۳۸ هـ. ق برابر با ۲۴ شهریور ۱۲۹۹-۳ مهر ۱۲۹۸ هـ. ش.]



## مقدمه نویسنده

«حقیقت مدّتی در حجاب تأخیر و تعویق می‌ماند؛

اما عاقبت آشکار می‌شود»

سال ۱۳۲۹ هجری قمری است که کشور کیانی را یک سلسله حوادث آلم‌انگیز احاطه نموده و در اثر آن، فضای سیاست داخلی و خارجی با ابرهای مهیب تیره و تاریک گشته است.

آری، سال ۱۳۲۹ هجری قمری است که در نمایشگاه این مرز و بوم حوادثی غم‌انگیز پرده ارتجاع را دریده و خونریزی‌های اسفانگیزی خاک وطن را رنگین کرده است.

آری، در این سال پُر دغدغه، من «میرزا محمد علیخان سالار معتضد» که چهار سال پیش در بیست و یک سالگی، پس از اخذ دیپلم مدرسه نظام عثمانی از استانبول و گذراندن دوره توپخانه در آنجا و در مدرسه نظامی سن سیر فرانسه به وطن بازگشتم، به سبب شوق خاصی که داشتم به خدمت نظام درآمدم و اینک به عنوان معاون نظامی کلّ اردوی دولتی مقابله با محمد علی میرزا، شاه مخلوع قاجار در معیت اردو و در حال عزیمت به منطقه‌ام. این شاه متکبر که آزادی ملت را

بر نمی‌تافت، مجلس را به توپ بست و با مخالفتِ خلق ناچار به روسیه پناه بُرد و اکنون که خود را با نیروهای مزدورِ خارجی «لزگی، گرجی و...» تقویت کرده، به امید فتح تهران و بازگشت به تخت و تاج از «اُدسا» به «گمش‌تپه» از بنادر مهم ترکمن آمده است. اردوی نظامی ما «اردوی شرق»، یکی از سه لشکری است که توسطِ وزارتِ جنگ برای مقابله با نیروهای ارتجاع و شاه مخلوع تجهیز و اعزام شده‌اند.

از آنجایی که حوادثی در طی اعزام اردو و در صحنه‌های نبرد رخ می‌دهد، بخشی از تاریخ سرنوشت ساز این آب و خاک است، بر آن شده‌ام که رویدادها را به شکل گزارش نظامی بنگارم تا برای آیندگان به عنوان یادگاری باقی بماند.

فی‌الحقیقه وقایعی که پیاپی پیش آمده، چندان مهیب، وحشتناک و ننگ‌آمیز است که مسلماً مسئولان آن را از طعن و لعن اخلاف بی‌نصیب نخواهد گذاشت. چه در جریان این وقایع، سیل خون‌های حق و ناحق، هر گوشه مملکت را فراگرفته و وزش بادهای مخالف و ریزش جرّقه‌های خانمانسوز، خرمن هستی نژاد ایران را مشتعل کرده و منشأ فلاکت‌های تحمل‌گذاری بوده که پیاپی بروز کرده است.

آن ایران آرام که در نیم قرن اخیر، یعنی از آغاز دوره ناصری در بستر غفلت و خمودگی آرمیده بود، پس از تبدیل اصول حکمرانی و برپا شدن هنگامه‌های آزادی و استبداد؛ و در نتیجه بروز بلوای کبیر و نایره<sup>۱</sup> قتال<sup>۲</sup> آذربایجان که در راه استردادِ حرّیت بود، با آتشی سوزنده‌تر صحنه وطن را مشتعل کرد و به واسطه تجدید ارتجاع، به وسایس وطن بر باد ده، گرفتار نموده و به قتل‌ها، غارت‌ها، جنایت‌ها، فاجعه‌ها، خرابی‌ها و پری‌شانی‌ها گرفتار کرده است. با و صف تجارب تلخی که عمّال ارتجاع از

۱- نایره : فتنه.

۲- قتال : کشتار و جنگ.

خونریزی و نابودی خلق دارند، می‌دانند که نطفه آزادی را ولو در مشیمه<sup>۱</sup> نمی‌توان معدوم کرد تا چه رسد به بعد از تولد، پس در این صورت، اعاده سبک قدیم، عدیم‌الامکان<sup>۲</sup> است. و جلوگیری از نشو و نمای آن هم، با پولاد پنجه افکندن است و عاقبتی ندارد و مثال جوی آبی است که بخواییم وارونه جاری کنیم و مسلم است که از طبیعت تبعیت می‌کند. این امر اگر چه از مقتضیات عقل سلیم به شمار است؛ اما غافلین که مایل‌اند همه چیز را مطابق دلخواه خود انجام دهند، فراموشکارند و برای پیشبرد مشتتهیات نفسانی<sup>۳</sup>، حاضرند همه چیز را فدا کنند که ضمن این اقدامات نیز به همان نتایج سوء گرفتار می‌شوند.

اینک، اسباب و علل ظهور این حوادث و این همه خرابی‌ها، با نظری موشکافانه مورد تجسس و تحقیق قرار می‌گیرد و می‌بینیم که جز سوء اداره عمّال دولت‌های وقت سببی دیگر نداشته و به علت فقدان مهارت و عدم لیاقت زمامداران بوده که رشته امور مملکت همواره سردرگم، کارها بدون نظم، محور چرخ‌های ادارات درهم و برهم و شکسته بوده است و بالاخره به مناسبت این هرج و مرج و به سبب حکمرانی یک دولت فرسوده به اضمحلال کشیده شده است.

در ارتباط با این امور طرح سؤالاتی در ذهن اجتناب‌ناپذیر است که اولیای ایران پس از تبدیل حکومت مندرسه استبدادی به مشروطیت، در خصوص ترقی و تعالی مملکت چه اصلاحاتی را اختیار کردند؟ و در اجرای آن چه پیشرفتی حاصل نمودند؟ به نام رفعت<sup>۴</sup> ملت کدامین خدمت را به پایان رساندند؟ عایدی حاصل از تحولات و خونریزی‌های چند ساله، برای خزانه تهی دولت چه بود؟ و یا با رعایت صرفه‌جویی کدامین مصالح ضروریه برآورده شد؟

۱- مشیمه: پرده روی جنین.

۲- عدیم‌الامکان: غیرممکن.

۳- مشتتهیات نفسانی: خواسته‌های نفسانی.

۴- رفعت: بلند مرتبه شدن.

برای تأدیة قروض متراکمه دولت، کدام منابع ضمانتی را با صیانت شرافت ملی ایجاد کردند؟ کدام قوه نظامی برای دفاع و حفظ مملکت تشکیل و آماده گردید؟ چه مقدار اسلحه از سیستم‌های جدیدالحوایج<sup>۱</sup> دنیا خریداری و ذخیره شد؟ کدام یک از طُرُق تجاری ساخته و پرداخته گردید؟ برای حفظ طُرُق و شوارع و نیز برای وصول مالیات و نظم داخله، چه نوع وسایلی تأمین و فراهم آمد؟

چه تدابیری برای رفع اثرات سوء امتیازاتِ ضدّ استقلالِی که از طرف رجال بی‌دانشِ استبداد، سابقاً به اجانب داده شده بود، اندیشیده شده؟ آیا طرز اداره مملکت در امور مربوط به پیشرفت و تمدّن ایران اثرات مفید و امیدبخشی داشته است؟ در واردات و صادرات، در تعادل دخل و خرج، در تجارت و در زراعت، در حرفه و صنعت، حتی در تفکیک احتیاجات هم به جای آنکه مبانی تجدّدخواهانه و ابتکارات عاقلانه‌ای مدار اقدامات گردد، هیچ زمینه‌ای برای اصلاحات منظور نگردیده و معارف به همان حالت قدیمی باقی است و قشون در ضعف و ناتوانی به سر می‌برد. اوضاع داخله مغشوش است و اوضاع مالی نابسامان و سیاست خارجی معدوم. آنچه که در رشته‌های مزبور دیده می‌شود، سطحی و بی‌اساس است و فی‌الحقیقه معایب کما فی‌السابق پایدار و بلکه بدتر از ماسبق‌اند. سلسله امور بر پایه جهل عمومی استوار است و قوای روحی از هر حیث در انحطاط و شریان حیاتی به مناسبت عدم استعداد و فقدان معلومات زمامداران رو به انقطاع است. فقط چیزی که بر جریان ماسبق افزوده شده است، مخالفت گروه‌های مختلف و کارشکنی قوای عامله مملکت در نتیجه پارتی‌بازی و غرض‌ورزی زمامداران اعم از مجریّه و مقننه است و در اثر شدت جهل عمومی عواقب وخیمی ظاهر گشته و دوام مخاصمات داخلی حالت بُهت و وحشتی را در مملکت به وجود آورده است.

مسلماً وزر و وبال<sup>۱</sup> این قتل‌ها، غارت‌ها، خرابی‌ها، پریشانی‌ها بر عهده همان اشخاصی است که زمام امور را بر کف جاهلانه خویش گرفته و از خواب خلق، استفاده کرده‌اند و بدون مسئولیت و ترس از نتایج حاصله، مُعرضانه تیشه به ریشه این کشور بدبخت زده‌اند.

آری، در صورتی که اداره امور مملکت بازبچه دست جمعی بی‌بصیرت باشد و مسئولیت فقط لفظی فاقد معنی به شمار رود و طرز اداره جدید مملکتی که به اقتضای تجدید سبک حکمرانی، تغییر کلی یافته است؛ همان اسلوب قدیمه باشد و با سیاست داخلی و خارجی، کشوری و لشکری، با بی‌خردی رفتار ورزند و در تمام موارد مقاصد شخصی را شرط قرار دهند و از منافع عمومی چشم پوشند، امید بهبودی و اصلاحات که سهل است، حتی اطمینان به دوام زندگانی اجتماعی آن ملت هم بیهوده است. به علاوه مملکتی و سیه را که دارای چهار صد فرسخ طول و دویست فرسخ عرض و صاحب کرورها مردمان بدبخت است، نمی‌توان با لفاظی‌های بی‌معنی اداره نمود و مبانی ترقی‌اتش را از روی جهالت بر پایه عطالت و غرض‌ورزی استوار ساخت و با چنین بنای سستی که بنیادش بر نظریات شخصی عمّال خودخواه و به جهالت و لجاجت و تحریکات ارتجاع گذارده شده، حفظ انتظام و ناموس و اعراض<sup>۲</sup> خلق را دُمّه‌دار شدن<sup>۳</sup> غیرممکن است. امور سیاسی مملکتی را که با وجود همسایگانی زورمند، قرن‌ها در خواب غفلت، لایعقلانه<sup>۴</sup> آرمیده، نمی‌توان بدون رعایت اسلوب سیاست مستقیم و تدابیر عالمانه و وطن‌دوستانه و بدون دانایی عهده‌دار گردید. بدیهی است در صورتی که منافع خصوصی عمّال خودخواه، مستلزم تهییج به اختلال است و در امنیت جامعه، ادارات و دوایر عالییه، به عناوین مختلفه، مقاصد

۱- وزر و وبال : بدفرجامی و نکبت.

۲- اعراض : روی گردانیدن.

۳- دُمّه‌دار شدن : مدیون شدن.

۴- لایعقلانه : بدون اندیشه.

غیرمشروع اشخاص بی‌خرد حاکم است، و پارتی‌بازی و غرض‌ورزی شعار عمومی شده؛ البته عاقبت کار جز خرابی و خُسران نخواهد بود. با تشریح این نکات، کیست که در مقابل این سؤال پاسخ صحیحی بدهد و در محکمه وجدان خجل و شرمسار نم‌اند؟ کیست که بتواند مقصر را از روی حقیقت تشخیص دهد و کدام مُنصفی است که در صورت تشخیصِ تقصیرِ خود، از کار کنار گیرد و زمام امور را به داناتر از خود واگذار نماید؟ کیست که مصالح نوع را بر منافع شخصی ترجیح دهد و از مضار<sup>۱</sup> مملکت به نام حبّ وطن، مدبرانه جلوگیری کند؟ کیست که از بازخواست ملی و عدل الهی در بیم و هراس باشد؟ فی الحقیقه نه فقط عمّال قدیم دولت؛ بلکه کارکنان ملت نیز که هر دو متحداً زمامدار امورند و بنام دولت مشروطه، اقتصاد، سیاست و آبادانی ایران را بر عهده‌دارند، ثابت نموده‌اند که این ملت تا به غرور جهل آلوده است، هیچگاه نخواهد توانست کشتی هستی خود را از گرداب حوادث نجات دهد. عمّال جدید مملکت که نماینده توده این خلق جاهل‌اند، نیز با سوء رفتار در اداره امور مملکت، مسئول و مقصرند؛ زیرا به علت عدم علم و لیاقت و خبط‌های<sup>۲</sup> بی‌شمار، به عجز و جهل معترف نیستند و در نتیجه غرض‌ورزی و سهل‌انگاری آنان، صحنه‌های فجیعی پیاپی یکدیگر در نمایشگاه این کشور فلک‌زده به نمایش آمده است که عالم انسانیت از دیدن صفحات ماتم‌آلودش دلخون می‌شود و فی الحقیقه هر قلب حساسی از تماشای مناظر گلگونش متأسف و متأثر و محزون می‌گردد. چرا شاه مخلوع مجدداً به ایران بازگشت؟ کدام امید وی را به خیال تجدید سلطنت ارتجاعی انداخت؟ اخوان و اعوان<sup>۳</sup> متحدالافکارش به پشت‌گرمی کدام دست‌آویز وی را برای تجدید حیات ارتجاعی تحریک کردند؟ او با تجاربی که در نتیجه بمباران مجلس

---

۱- مضار : گزند.

۲- خبط : کار اشتباه.

۳- اعوان : پشتیبان.



شورای ملی به دست آورده بود، چرا مجدداً به آزادی ملت حمله کرد؟ این گستاخی برای چه بود؟ این‌ها سؤالاتی است که جوابش بسی آسان است. نحوه جریان امور، سبب اطمینان و امیدواری پادشاه مغرور شده بود. برای آنکه عمال مملکت پس از تجدید اساسِ مندرسهٔ استبداد به اصول مشروطیت، دستگاه مغشوش سابق را بدتر از ما سبق اداره کردند و عدم اقتدار و ضعف دولت را که از بی‌کفایتی رجالی مهمله<sup>۱</sup> بود، بیشتر آشکار ساختند. به جای کوشش در انتظامات، رفع اصول ملوک‌الطوایفی، استقرار اساس عدل و داد؛ ایجاد قوای نظامی مقتدری که در خور عظمت مملکت باستانی باشد، به توسعهٔ جور و اعتساف<sup>۲</sup> پرداختند. در اختلال امور کوشیدند و صرف نظر از عدم انجام تکلیف حتمی خویش که آسایش خلق است، حتی نتوانستند ادارهٔ امور را موافق اسلوب مطلوب، حتی اگر شده به صورت ناقص عهده‌دار شوند. به همین لحاظ در گوشه و کنار مملکت قُطاع‌الطریق ظاهر گشتند و در هر ولایت فرد شروری لوای طغیان برافراشت و همان عمال ناهل در جلوگیری از وی همت که نکردند، سهل است که بر تقویت او به عناوینی اقدام کردند و به این ترتیب به توسعهٔ ملوک‌الطوایفی کوشیدند و بر هرج و مرج افزودند و از اقتدار مملکت کاستند و بر تزئید<sup>۳</sup> نفوذ اشخاص افزودند.

چنانچه رشیدالسلطان‌ها، نایب حسین‌ها، متمرّدین مازندران، دزدان راه خراسان، آشوب‌طلبان خطّهٔ فارس، و سایر متمرّدین و یاغیان دور و نزدیک از عدم اقتدار دولت وقت به غلبان آمدند و چون عجز زمامداران و غرض‌ورزی اولیای کشور را می‌دیدند، در نهایت سفاکی به شرارت می‌پرداختند. یاغی‌اُصائلو هر وقت که بر شرارت خود می‌افزود، به جای تأدیب تحبیب می‌گشت. حسین کاشی مدّت‌ها لوای

۱- رجال مهمله : رجال بی‌کفایت.

۲- اعتساف : بیداد کردن.

۳- تزئید : زیاد شدن.

طغیان را بر ضد دولت برافراشت و کاشان و جوارش را تا جَنْدَق چابید و چون کارگزاران نالایق که نتوانستند او را معدوم کنند، به ائتلاف با وی مصمم شدند و انتظامات طُرُق و شوارع کاشان و یزد و اصفهان را بر عهده وی واگذارند و در حقیقت قبالةً یک قسمت از مملکت را به پاداش شرارت به او احسان کردند.

سبب ضعفِ اولیای مرکز در نابودیِ این قبیل معاندین داخلی، نه فقط مبنی بر اهمال بود، بلکه از ندانستن یا نخواستن اصلاحات نیز بود که در هر حال، چون در تأمینِ آسایش خلق، صیانت و سیادتِ مُلک و مَلت غفلت ورزیده‌اند، در پیشگاه وجدان حقیقت بینان دنیا و عدل الهی مسئول و مؤاخذند.<sup>۱</sup> این تکاهل و تجاهل و بالاخره این خیانت‌های عمدی یا سهوی اولیای زمامدار، هر شرور بی‌قابلیت را بر آن می‌داشت که به محض دیدن آب گل‌آلود، ماهی بگیرد و به سرکشی و مخالفت بپردازد. این طغیان‌ها، عاقبت سبب گردید که مخالفان مشروطیت نیز در تجدید حیات ارتجاعی جسور شوند. بلی، این سوء تدابیر، رفته رفته از نفوذ احکام اولیای مرکز در اعماق بعیده مملکت می‌کاست و و سیله ازدیاد مفسدین می‌شد؛ زیرا هر یاغی شروری با داشتن جزئی استعداد و اندکی قوت قلب می‌توانست، به هر مقصود نامشروعی موفق گردد؛ بنابراین کدام ترس و بیم می‌توانست طرفداران استبداد را از نیات مکنونه و دیرینه باز دارد؟ در این شرایط بود که این پادشاه مخلوع با قلبی مملو از کینه مَلت و انتقام، هوا و هوس استرداد تاج و تخت به سرش زد.

این بود اسباب ظهور ارتجاع و علل حوادثِ خونینی که می‌توانست وطن را بر باد دهد و آغاز آن اواخر ماه رجب ۱۳۲۹ هجری بود؛ زیرا شاه مخلوع موقع را برای استرداد سلطنت موروثی مناسب دانسته بود. بیم و اندیشه‌ای که از قوای ملی داشت و از دیرگاهان در سینه وی جایگیر شده بود، اکنون مقرون به زوال بود. به تصویب و تحریک دشمنانِ سیاسی مملکت، جسورانه قدم به خاک مقدس تازه آزاد شده وطن

گذاشت و تا موقعی که دوست تزاری وی، روس، اولتیماتوم‌های پیاپی خود را به دربار ایران ارسال داشت (ذیحجه ۲۹) و بالاخره تا زمانی که شاه مخلوع مایوس و مغلوب از خاک ایران خارج شد (ربیع‌الاول ۳۰)، یک دوره تاریخی را طی کرد که در ذکر شرح آن وقایع عبرت‌انگیز، اگر چه تاریخ معاصر از نظاره جزئیات آن کوتاهی نکرده و برای آیندگان ثبت و ضبط خواهد نمود؛ اما از آنجا که شمه‌ای از وقایع این مدت را از نزدیک دیده‌ام و برای خدمتگزاری، در ذکر آن میل مفرط دارم، با وصف ضعف اقتدار در انشا و عجز در رعایت اسلوب بیان که این بی‌مقدار را حاصل است، لازم دانستم که عجز و نقصان منظوره را مانع عزم مقصوده قرار ندهم و در این رساله نه به شیوه تاریخ‌نگاری؛ بلکه به سبکِ خاطره‌نویسی یادداشت‌هایی بنگارم و به یادگار گذارم تا اگر به معرض مطالعه عامه درآید، معلوم و مبرهن شود که ملّتی پُر قدرت به سبب فقدان قابلیت است که در معرض فشار خارجی و انحطاط قرار می‌گیرد و محکوم به فلاکت می‌گردد، شاید ثبت و ضبط این خاطرات وسیله عبرت شود و کارگزاران وطن‌دوست آینده را متذکر و متنّبه سازد؛ اما اسلوبی که در نگارش این داستان نظامی اتخاذ شده است، روش جدّی گزارش‌گونه تاریخ‌نگاری است. نظیر اغلب داستان‌های خیالی نیست که رشته سخن‌گاه به غمزات<sup>۱</sup> نسوان یا معاشقات شهوت‌انگیز یا فجایعی که بدان زمینه‌ها ارتباط دارد، ممزوج گردد و حلاوتی یابد؛ زیرا آن را زاید دانستم، چه در ضمن این قبیل حوادث جدّی تاریخی که هر صفحه آن با خون جوانان وطن رنگین است، گنج‌اندن معاشقات و خیال‌پردازی دور از انصاف است. به جای وصف غنچ<sup>۲</sup> و دلال خانم‌های شوخ و سنگ، غرّش توپ و تفنگ و علی‌رغم تماشاهای شهوت‌خیز، به تصویر کشیدن قتل و غارت‌های غم‌انگیز بیشتر مفید است، خاصه که این حقایق به ظهور رسیده و در تهذیب اخلاق

---

۱- غمزات: اشاره‌های با چشم و ابرو.

۲- غنچ: کرشمه.

اجتماعی و تهییج احساسات اهل وطن بیشتر مورد توجه است و می‌تواند در تقویت قوای روحی مملکت ذی‌قیمت باشد. دلاوران و قهرمانان داستان مورد بحث همانا اولاد ایران‌اند که آلت دست این و آن شدند و به دستور اجانب و به نفع آن‌ها در ویرانی خاک پاک وطن که خوابگاه نیاکان و پرورشگاه ابناء<sup>۱</sup> آن است، کوشش کردند و از فرط جهل به دست‌آویز آزادی و استبداد خون یکدیگر را مباح دانستند و نسبت به مُلک و مِلّت انواع مظالم را روا داشتند. ظلم و جور را که شاه مخلوع در این کشور مفلوک در اندک مدّت حکمرانی و کامروائی خویش روا داشت، محال است که در این مختصر بگنجد. همینقدر می‌توان گفت که کلیه اقداماتش قابل تقبیح بود و اگر رفتار عاقلانه و عادلانه‌ای را روش و منش سلطنت قرار می‌داد، بدیهی است که این همه فتنه و فساد ظاهر نمی‌شد. با اجرای عدل و داد هم مملکت آباد می‌شد و هم خویشان از تخت و تاج دور و مهجور نمی‌ماند. آوخ که او از فرط غرور و کثرت دسایس اطرافیان مُحیل<sup>۲</sup> و فقدان لیاقت در بار یان خودخواه و کج‌اندیش، هرگز فرصتی برای تمییز راه از چاه نیافت و اوضاع کشور و خویش را پریش و خلق را دلریش نمود.

اکنون این یادداشت‌ها که محتوی مطالب عبرت‌انگیز این موضوعات است، گرچه شامل کلیه وقایع ارتجاعیه مدّت مبحوئه<sup>۳</sup> و تمام اطلاعات تاریخی آن ایام نیست؛ ولی چون شمّه‌ای از آن است، در حقیقت می‌تواند راهنمای کشف حقایق باشد. علاوه بر آن چون تاریخچه یک نمایش نظامی در ایران است از حیث شأن نظامی ولو به واسطه قلّت<sup>۴</sup> قوا و عدم اهمّیت میدان‌هایی که جنگ در آن به وقوع پیوسته در انظار خبره‌های حَرَب شاید چندان شایان استفاده نباشد؛ ولی نظر به تحقیق و

۱- ابناء : فرزندان.

۲- مُحیل : حیل‌گر.

۳- مبحوئه : مورد بحث.

۴- قلّت : کمی- کمبود.

تفکیک مطالب، چون به قوای نظامی، چگونگی مسائل کشوری و اوضاع سیاسی ایران تا جایی که به داستان مربوط است، توجه و بررسی‌هایی شده است؛ بنابراین آیینۀ اقتدار ایران نو محسوب می‌شود و اساساً استراتژی و تاکتیک، همچنین اخلاق و آداب، تشکیلات و شرایط سپاهیان وقت را آن چنان که بوده است، ارائه می‌دهد؛ پس می‌توان دانست که علت‌العلل خرابی‌های کشوری، از فقدان استعداد لشکری و نداشتن قدرت و سرنیزه است که تشکیلات اساسی وطن و حیات سیاسی مملکت را به طوری که مقتضی است، مستحکم نداشته و به تزلزل دچار ساخته است.

لکن نباید گمان رود که در مطالب مندرجۀ آن ذره‌یی کسر یا اضافه به قلم آمده یا بر ضد یا به طرفداری اشخاص به شرح پیوسته است؛ بلکه چون این مجموعه چنانچه قبلاً هم ذکر شد، از دفترچۀ یادداشت‌های روزانۀ ایّام سفر با نظری بی‌غرض استنساخ شده و به شرح انجامیده است، و از نگاشتن آن مقصودی جز خدمتگزاری نداشته و ندارم و به راستی می‌توانم گفت که از حلیۀ کذب و ریا به کلی عاری است، امید که خوانندگان محترم نقصانی را که از حیث انشا ملحوظ و مشهود گردیده، عفو و اغماض کنند و هنگام مطالعه به سادگی و خلوصی که در بیان وقایع و ذکر حقایق روش نگارش قرار گرفته است، توجه نمایند تا صفای باطن نگارنده آشکار شود.

یاور محمدعلی خان سالار معتضد

فرمانده توپخانه، مفتش و معاون نظامی کلّ اردوی شرق

در مقابله با شاه مخلوع محمد علی میرزا قاجار

طهران، ربیع‌الاول ۱۳۳۰ هجری



## فصل اوّل

«۱»

### ظهور ارتجاع

آغاز داستان از اواسط ماه رجب ۱۳۲۹ هجری است که شاه مخلوع، محمدعلی میرزا قاجار، به همراهی چند نفر از ملازمان محرم خویش با تبدیل لباس به سرحدّ شمالی کشور تازه آزاد شده ایران بازگشت نمود و در گُمش تپه که یکی از بنادر مهمه صحرای ترکمن و در ساحل جنوب شرقی بحر خزر واقع در مصب رود گرگان که محل اقامت و مسکن طایفه جعفربای است، قدم نهاد.

مهم‌ترین رجالی که در رکابش بودند: برادر وی، شاهزاده ملک منصور میرزا شعاع‌السلطنه و یکی از سرداران نظام عهد استبداد، علیخان ارشدالدوله سردار ارشد بودند. کسان دیگری هم که از رجال مطرود دربار سابق به شمار می‌آمدند، بودند که نزد وی از حیث مقام فرورته‌تر شمرده می‌شدند و جزو ملتزمین رکاب محسوب می‌گشتند.



شاه مخلوع، محمدعلی میرزا قاجار

ششمین پادشاه از سلسلهٔ سلاطین قاجاریه و دومین سلطان دولت مشروطه ایران که به جرم خیانت به ملت از تاج و تخت محروم و از سلطنت خلع گردید.



همه‌مهمه غریب و هیجان‌شدیدی در طهران فیما بین رجال دربار و دوایر پارلمانی از استماع اخبارِ مربوط به این ورود حاصل گردید. تا زمانی که این خبر در دوایر دولتی لزوماً در پرده استتار ماند، در خواص سکوت بهت‌آمیزی را تولید کرد، و چون دایره شیوع آن به عوام توسعه یافت، قیام عمومی را سبب گردید. گرچه جماعت قلیلی قلباً شاد بودند و این خبر را محرمانه به یکدیگر بشارت می‌دادند؛ اما گروه اعظم خلق از خاص و عام کف افسوس و اضطراب به هم می‌سائیدند و بازگشت وی را با بیم و نفرت اعلام می‌کردند و موجب تهییج و تأثر یکدیگر می‌گشتند.

اینک بایستی به این نکته پرداخت که شهریار قاجار چه نوع سلوکی را در این مملکت روا دانسته بوده است که این چنین نفرت عمومی را به خویشتن جلب کرده که امروز از استماع خبر ورودش به نقاط سرحدی، اینگونه همه‌مهمه در خلق ایجاد شده است.

شاه مخلوع، محمدعلی میرزا قاجار، ششمین پادشاه از سلسله سلاطین قاجار و دومین سلطان دولت مشروطه ایران است که پس از درگذشت پدرش مرحوم مظفرالدین شاه قاجار، در سال ۱۳۲۴ هجری در سن ۳۵ سالگی بر تخت سلطنت جلوس کرد و قریب سه سال بعد، به جرم خیانت به ملت از تاج و تخت محروم و از سلطنت خلع گردید.

هنگامی که این پادشاه بر اریکه کامرانی تکیه زد، ایام سلطنت خود را با اوقاتی مصادف دید که ایران وارد دوره جدیدی شده بود و او که به واسطه جهل و غرور جوانی، مشتاق شهوترانی‌های سلاطین سلف بود و اساس جدید اداره مملکت را منافی با آن می‌پنداشت، مصمم شد که بنیان حکمرانی ملت را بر هم زند. در صورتی که در آن اوقات، ابداً زمینه مساعدی برای این کار وجود نداشت؛ زیرا از زمان جدش ناصرالدین شاه، مردم که از ظلم و تعدی شاه و اولیای کشوری و لشکری و بی‌ترتیبی ادارات و بی‌لجامی حکام و عدم وجود قانون و عدالتخانه به ستوه

آمده بودند، کاسه صبر و طاقتشان لبریز شد و در عهد حکمرانی پدر وی، مظفرالدین شاه، شورش کردند و طغرای مشروطیت و برات آزادی ملی را تحصیل کردند و به تأسیس عدالتخانه و کنکا شستان ملی موفق شدند و چون از عدم تمایل و قبول شاه جدید بیمناک بودند، هیچگاه حزم و احتیاط را از دست ندادند و همواره مترصد خیالات خدعه آمیز وی بودند و بالاخره امضای وی را نیز تحصیل کردند و با راحتی خیال به راه اصلاحات قدم نهادند؛ لکن پس از اندک مدتی، شاه جوان به صرافت طبع و یا به تحریک درباریان طمّاع و ناصحین کج اندیش داخلی و خارجی، عزم را به برهم زدن حکمرانی ملی جزم کرد و ظاهراً و باطناً به دسایس عدیله پرداخت تا توانست باب مناقشه را بین عمّال دولت و کارکنان ملت مفتوح نماید و در دومین سال جلوس خود، یعنی در سنه ۱۳۲۶ هجری، مجلس شورای ملی را به توپ بست و تخریب و پریشان ساخت. از این بمباران و حوادث خونین و سایر اقدامات مغرورانه منال یا لشاء<sup>۱</sup> و مخاصمت‌های مستبدانه وی، ملت خشمگین شدند و رفته رفته به هیجان آمدند. مقدمه بلوای عام ابتدا در آذربایجان ظاهر شد و عاقبت منجر به کشمکش‌های بسیار سخت گشت. شدت قیام آزادی طلبان تبریز که به سرپرستی ستارخان و باقرخان، یعنی دو آزادمرد مجاهد که جداً علم طغیان و مخالفت بر ضد دولت را برافراشته بودند و توانستند سایر نقاط دور و نزدیک را نیز تکان دهند و پس از جنگ‌های متوالی که مابین قوای ملت و نظامیان دولت در آن خطه حادث گشت، بالاخره لشکر شاه مضمحل و پریشان گردید. بدین لحاظ ولایات دیگر نیز ضمن بروز احساسات موافق به اقدام مجذانه ملیون، به فتاوی مطاعه مجتهدین مذهبی که در تکفیر شاه جداً قیام کرده بودند، اطاعت کردند و برای دفع شاه و پیروانش به تأسیس قوای جنگی و تهییج احساسات عمومی پرداختند و به این ترتیب دو قوه عظیم ملی در دو نقطه مهمه مملکت در اندک وقتی تشکیل گردید، اولی در اصفهان

از ایل بختیاری و مردم آزادی طلب، دومی در گیلان از آزادی طلبان آذربایجانی و رشتی و کمیته‌چی‌های قفقاز که مرکب از مسلمانان و آرامنه و گرجی‌ها بودند و به نام مجاهدت در استرداد خُریت<sup>۱</sup> قیام کردند و پس از مخابرات و مذاکرات با مرکز، همینکه عزم شاه را در اصلاح فی‌مابین لایتغیر و غیرممکن یافتند، از جنوب و شمال برای برهم زدن اساس استبداد به سوی مرکز شتافتند و به همراهی قوای مخفی ملیون مرکزی و مجاهدین پایتخت در رجب ۱۳۲۷ طهران را مُسَخَّر و به عزم دیرینه ملی موفقیت حاصل نمودند. شاه از ترس گرفتاری و محاکمه به سفارت روس پناه برده و دولت روس که به واسطه اتحاد با انگلیس به تنهایی نمی‌خواست و یا نمی‌توانست، در امور داخلی ایران مداخله نماید، به اتفاق متحد خود، محافظت از پناهنده را بر عهده گرفت. این خونریزی‌ها و خرابی‌ها و پناهندگی شاه، سبب گردید که ملیون نیز متحداً مصمم به خلع وی شدند و وی را از مقام سلطنت منفصل کردند؛ سپس به موجب قراردادی رسمی که مابین دولت جدید و سفارتین مبادله شد، مقرر گردید که با حمایت دولتین روس و انگلیس از ایران طرد شود و به همراهی یاران مرتجع خویش در روسیه اقامت کند. همین که مواد پروتکل<sup>۲</sup> فی‌مابین نمایندگان دولتی حامی شاه و نمایندگان زمامداران مملکت به امضا رسید، شاه با اعوانش از ایران خارج شدند و در اُد سا که یکی از بنادر تجاری روسیه و در کنار دریای سیاه واقع است، در مکانی که از طرف دولت روس برای سکنای<sup>۳</sup> وی اختصا ص یافته بود، مقیم گردید و احمد شاه قاجار که فرزند ارشد شاه مخلوع و ولیعهد دولت بود، به موجب قانون اساسی مملکت، جالس اورنگ سلطنت گشت و به واسطه صغر سن<sup>۴</sup>، ابتدا عضدالملک قاجار به تصویب هیأت مدیره‌ای که برای اعاده

۱- خُریت: آزادی.

۲- پروتکل: صورت جلسه مذاکرات سیاسی برای عقد قراردادهای رسمی، مقاله‌نامه، پیام میان نمایندگان دو دولت.

۳- سَکُنَا: مسکن یافتن، مسکن گزیدن.

۴- صِغَر سن: کوچکی سن.

انتظامات داخلی، موقتاً تشکیل یافته بود، به مقام نیابت سلطنت برقرار گردید که عمر او وفا نمود و مختصر ایامی را در این منصب گذرانید و درگذشت. پس از وی **والاد حضرت ناصراً الملک همدانی** به اکثریت تامّ مجلس شورای ملی، نایب‌السلطنه انتخاب گشت و دوره دوم مجلس ملی که بر وفق اصول مشروطیت در جریان بود، شروع به وضع قوانین نمود و به ترمیم خرابی‌های سلف مشغول گردید؛ لکن چنانچه باید و شاید هنوز به انجام مقصودی مهم موفق نگردیده بود که بانگِ شومِ ظهور ارتجاع در آسمان مملکت طنین افکند و ارکان مهم کشور به تزلزل گرفتار شد و بار دیگر موفقیت ملی و آزادی با موانع عدیده و سختی روبرو گردید.



احمد شاه قاجار فرزند ارشد شاه مخلوع



والاحضرت ناصرالملک

ابوالقاسم خان همدانی نایب السلطنه جدید مملکت ایران

فی الحقیقه محمدعلیشاه شخصی فاقد التدبیر و قهار<sup>۱</sup> بود که به آنتریک<sup>۲</sup> و دسایس اهل دربار گرفتار گشته، از شئامت<sup>۳</sup> نصایح مغرضین طمّاع درباری و از سیئات<sup>۴</sup> خویش، هدف تیر تنبیه قضا و قدر گردید و به خواری و خفت دچار شد. اگر چه که می بایست از نتایج اعمال اولیّه خود که عاقبتی وخیم داشت، پند می گرفت و از درس عبرتی که تقدیر به او داده بود، تنبیه می شد؛ اما او چنان سفاک و مغرور بود و آنچنان بنیاد اعمال را در کج روی بنا نهاده بود که ذره ای نیت حسنّه و صالحه در وجودش نبود که شاید وسیله ای برای نیل به مُراد باشد.

۱- قهار: چیره شونده، اینجا کینه ورز و انتقام جو.

۲- آنتریک: تحریک، توطئه.

۳- شئامت: بدبختی.

۴- سیئات: اعمال بد.

اینک هم یگانه مقصودی که از این بازگشت داشت، استرداد تاج و تخت بود که برای آن، تدارک قوا را ضروری می‌دانست و تکیه بر نیروی تراکمه<sup>۱</sup> را موافق مصلحت دیده بود و در اجرای این نقشه، دستور اجدادی را سرمشق خود قرار داد؛ زیرا قاجاریه<sup>۲</sup> طائفه‌ای بودند ترک و خارجی منش که در استرآباد سکنی داشتند و در دوره سلطنت زندیه که هرج و مرج کشور ایران را فراگرفت، در صدد تصاحب تاج و تخت برآمدند. چند نفر از آنها بنای کشمکش با زندیه را گذاشتند و کاری از پیش نبردند تا آنکه آغا محمدخان پسر محمدحسن خان که یکی از بزرگان آن طایفه بود؛ پس از کشته شدن پدرش و فوت کریم خان زند در ۱۱۹۸ به استرآباد و مازندران تاخت و پس از تسخیر آن بلاد وارد طهران شد و آنجا را پایتخت خود قرار داد، در ۱۲۱۰ هجری. به ملاحظه چنین سابقه‌ای، انتظار حمایت از طوایف ترکمن، چندان بی‌ربط به شمار نمی‌رفت؛ اما با وصف اقدامات لایشعرانه‌ای<sup>۳</sup> که از زمان ولیعهدی او در تبریز، به ظهور رسیده بود و همچنین اقدامات ضد ملی وی در دوران سلطنت، آشکار است که به مجرد ظهور مجدد ارتجاع، احساسات عمومی منقلب شد و کوشیدند که و سایل دفع وی و نجات خویش را فراهم آورند. مقدمات این امر نیز بدین طریق حاصل شد:

پس از آنکه در محافل رسمی و غیررسمی طهران اخبار ورود وی به سرحد به سرعت منتشر گردید، احساسات هیجان‌آمیز غریبی به منصفه ظهور و بروز رسید.

۱- تراکمه: ترکمن‌ها.

۲- در دوره مغول ایل قاجار در ارمنستان مقیم بودند و بعد به فرمان امیر تیمور به ایران آمدند. شاه عباس کبیر قسمتی از ایل را در صحرای ترکمن مسکن داد. بعد از انقراض صفویه رؤسای قاجار نیز مدعی سلطنت شدند. محمدحسن خان چندی با کریم خان زند مبارزه کرد و به دست امرای قاجار کشته شد. پسر وی بعد از فوت کریم خان به سرعت از شیراز به مازندران رفت و به حمایت ایل قاجار، خود را پادشاه خواند و تهران را مستخر نمود و به دفع بازماندگان زندیه پرداخت و در کرمان لطفعلیخان زند را مقتول نمود. از جنگ‌های آقا محمدخان فتح تفریس است که سنه ۱۲۰۹ واقع شد. او سال بعد در تهران رسماً تاجگذاری نمود و مجدداً به قفقاز لشکرکشی کرد و قلعه شوشی را متصرف گردید. این مؤسس سلسله قاجار در سن ۶۳ سالگی به دست ملازمان خود کشته شد.

۳- لایشعرانه: نابخرانه - بدون شعور.

دوایر پارلمانی<sup>۱</sup> و کابینه وزرا که از بیم و هراس به اضطراب مبتلا گشته بودند، در پی اخذ تدابیری برای جلوگیری از اقدامات متصوره وی برآمدند. کابینه سپهدار اعظم با تشنت آراء وجود اعضای غیرمتجانس، متزلزل و بحرانی بود و به واسطه آن که اغلب وزرا در راه پیشرفت امور ملی و مملکتی سعی نبودند و مثل سایر کابینه‌های عهد مشروطیت با اهمال به رتق و فتق امور مملکت می‌پرداختند، و از آنجا که در تشکیل و تکثیر قوای نظامی که به مثابه روح وطن است؛ ابدأ مساعی لازمه را به کار نمی‌بردند و اغلب ولایات و ایالات عمده را بی‌حاکم و به حال هرج و مرج رها کرده بودند، در پیشگاه وکلای ملت جواب‌های قانع کننده ندا شتند، لاجرم این کابینه با استیضاحات متوالی، به عدم اعتماد مقرون گشت و سقوط کرد.

متعاقب سقوط کابینه سپهدار، تحت ریاست الوزرائی و مسئولیت صمصام‌السلطنه بختیاری که در کابینه سابق مقام وزارت جنگ را بر عهده داشت هیأتی از وزرای متجانس تشکیل شد و به موجب قانونی که به فوریت از تصویب مجلس ملی گذشت، حکومت نظامی اعلام شد و تمام مملکت تحت اداره عرفی قوای نظامی درآمد و چون نظریات عمده راجع به تشکیل این کابینه که با تقویت احزاب صورت گرفته بود، اساساً مدافعه از حقوق ملی بود، در اولین پروگرام<sup>۲</sup> هیئت وزرای جدید، نحوه دفع نیروهای ارتجاع بررسی و تصمیم‌گیری و فرمان اجرای آن صادر گردید. اینک بهتر است به بررسی احوال ملک و ملت که در آن موقع چندان امیدوار کننده نبود بپردازیم:

**امور داخلی:** مهم‌ترین چیزی که فی‌الحقیقه چندان در مجرای طبیعی نبود، همانا امور داخلی مملکت بود؛ زیرا در مجلس شورای ملی، فیما بین نمایندگان، به

۱- پارلمان: مجلس شورای ملی، انجمن بزرگان مملکت.

۲- پروگرام: برنامه.

نام فرقه‌های چپ و راست که اکثریت و اقلیت بودند، برحسب القاءات<sup>۱</sup> شخص اول ایران که به حیل‌های سیاسی مقام رفیع زمامداری مملکت را اشغال کرده بود، ضدیت‌های بسیار به وجود آمده بود و فرقه‌های مسلکی<sup>۲</sup> که با عناوین متعدده تشکیل گردیده و به نام اعتدال و دموکرات و غیره، محور سیاست را عهده‌دار بودند، به حدی در کلیه اعمال و افکار با یکدیگر مخالفت و ضدیت داشتند که در بیان نمی‌گنجد. ارتباط هیأت نمایندگان ملی و هیأت وزراء، یعنی قوای مقننه و قوای مجریه، نیز به واسطه همین پارتی‌بازی، وحدت و انتظامی نداشت. کابینه‌ها به همین علل همواره در حال بحران‌های متمادی بودند و پیاپی ساقط می‌شدند. فی‌الواقع تغییر کابینه، و سیله اصلاحات نبود و بازیچه‌ای بود، بدون هر گونه ماهیتی که امید هر نوع اصلاحاتی را سلب می‌کرد. مسئله پارتی‌بازی نه فقط در مجلس شورای ملی؛ بلکه در جدال‌های میان احزاب و در ادارات دولتی نیز گسترش یافته بود و وزارتخانه‌ها را به ضدیت با یکدیگر وامی‌داشت و موجب‌کند شدن چرخه مملکت بود و کارهای اداری را دچار تعویق می‌کرد. اهالی ولایات نیز در این نرد مسلکی به ششدر<sup>۳</sup> حیرت گرفتار بودند و در کشمکش، گوی سبقت از یکدیگر می‌ربودند.

اغلب کسانی که نفوذ و قدرتی داشتند، در نقاط دور و نزدیک، از دولت تبعیت نمی‌کردند و در حال تمرد و یاغی‌گری بودند. طُرق و شوارع به واسطه کثرت دزدان گذرگاه‌هایی هولناک و عاری از امنیت بودند. صفحات کاشان تا جندق به مناسبت غارتگری نایب حسین کاشی درهم و برهم بود. خوار و ورامین منطقه نفوذ و تطاول رشیدالسلطان و سواران اُصلو بود و فاقد نظم و امنیت به شمار می‌آمد. اصحاب نفوذ در مازندران هم متمرد و عصیانگر بودند. فارس در آتش فتنه و طغیان

۱- القاءات : جمع القاء : در تداول فارسی زبانان بیشتر در مورد القاء شبهه و تعلیمات گمراه کننده به کار می‌رود.

۲- مسلک : راه، روش و طریقت.

۳- ششدر : کنایه از شش جهت عالم، «ششدر حیرت» : کنایه است از تحیر بسیار.



می سوخت. آذربایجان و خراسان بی سر و سامان و آشفته بود. لرستان و کردستان از همه مغشوش تر و پریشان تر به نظر می رسیدند و استرآباد نیز به مناسبت ورود شاه مرتجع، دچار اغتشاش و فتنه گشته بود. نه فقط نقاطی که ذکر شد؛ بلکه تمام مملکت به مناسبت فقدان حُکام و عدم حضور وجودِ قوای نظامی و دولتی مختل بود و عموم خلق در شرایطی سخت و ناراضی بودند. چهار رکن مملکت از شرق، غرب، شمال و جنوب در بحران به سر می بُرد و از بحر خزر تا خلیج فارس و از حدود عراق عرب تا سرحد بلوچ و افغان، که در تحت ادارهٔ ایران و به نام ایران محلّ سکُنای کرورها شهری و چادرنشین ایرانی است، که هیچ کس خود را مسئول آنان نمی داند و به همین مناسبت، اینک این سرزمینِ پُر آشوب و ولوله، ویران شده و مخروب، دستخوش هوی و هوسِ مُشتی مغرور و جاه طلبِ مسندنشینِ خودخواه است. کشوری که اکنون جز فضای بهارستان و گلستان که محل جلوس قوای مقننه و مجریه است، هیچ مکانی را در آن امن و آسوده نمی توان یافت.

یگانه مقصودِ والا حضرت ناصرالملک ابوالقاسم خان همدانی نایب السلطنهٔ جدید نیز احتمالاً دیکتاتوری و برقراری همان سبک حکمرانی مُندرسه بوده است که رفته رفته وضع مملکت وخیم تر و سببِ نارضایتی خلق شد؛ اما قبل از آنکه نیات مکنونهٔ وی کاملاً آشکار گردد، کسانی که مترصد این عدم توازن بودند، اختلال را مغتنم شمردند و حوادثی وخیم به دستیاریِ عمّالِ آنان به وقوع پیوست.

**روابط خارجی:** افق سیاست خارجی سیاه تر از جریان داخلی، با ابرهای تیره آلوده شده و بسیار تاریک می نمود؛ زیرا در بدو استرداد حُریت، به واسطهٔ جنگ های مهیب تبریز، قنط و غلای آذربایجان، کلیهٔ اهالی آن سامان را به فشار جوع مبتلا کرده بود، عده ای سالدات روس<sup>۱</sup> به عنوان حملِ آذوقه به تبریز آمدند و بعدها هم به

اسم حفظ اتباع خارجه، موقتاً توقّف کردند و هر چند که در اخراج و معاودتِ آنان به دولت همسایه، دوستانه یادآوری و خواهش می‌شد، حصولِ آن با وعده و وعید و طفره، تعلّل می‌شد و به تعویق می‌افتاد. همچنین در کلیه مناقشات مربوط به مناطق نفوذ و معاهده ۱۹۰۷ مسیحی دولتین همجوار، عملیات سیاسی پیوسته به موانعی دچار می‌گردید؛ اما با این حال روابط دولت جدید ایران با دولتین روس و انگلیس دوستانه بود؛ ولی پلیتیک<sup>۱</sup> هیأت سیاست، مرعوب کننده و پُر مخاطره به نظر می‌رسید و چندان امیدبخش نبود.

**قوة نظامی:** استعدادی<sup>۲</sup> که در طهران در این موقع تحت نظرِ صاحب‌مذ صبان ایرانی تشکیل شد و به نام قشونِ رُفُرم موسوم بود، در ابتدای دوره دوم مشروطیت یعنی در سنه ۱۳۲۷ هجری از روی اصول نظام خارجه تأسیس گردیده بود. اساسِ آن اصلاحِ افواج<sup>۳</sup> بینچه<sup>۴</sup> بود که برخی احضار شده و زیر اسلحه آمده بودند که تعدادشان عبارت بود از دو رژیمان<sup>۵</sup> پیاده نظام که نفراتِ حاضرِ آن، جمعاً از یک رژیمان کامل، کمتر، یعنی تقریباً ۱۶۰۰ نفر بود، که همه تفنگ‌های لوله بلند داشتند. از حیثِ سواره نظام نیز فقر شدیدی به چشم می‌خورد و تقریباً یک اسکادران<sup>۶</sup> ناقص وجود داشت که شامل دو دسته صد نفره به نام واحدی از رژیمانِ سواره بود که تفنگ‌های لوله کوتاه داشتند؛ اما توپخانه، که آن هم از وضعیتِ غم‌انگیزی برخوردار بود؛ زیرا متشکل بود از یک رژیمان ناقص با سه باطری<sup>۷</sup> چهار

۱- پلیتیک: سیاست، علم سیاست.

۲- استعداد: توانایی، اینجا قوای نظامی و غیرنظامی، آماده کردن نیروهایی برای مبارزه و جنگ و تهیهٔ ساز و برگ سفر و جمع‌آوری مال بینه و اسب و استر و...

۳- افواج: دسته‌ها.

۴- بینچه: تعهد اهلای هر ولایت یا منطقه برای آماده کردن و در اختیار گذاشتن تعدادی سرباز به حکومت.

۵- رژیمان: واحد نظامی معادل هنگ.

۶- اسکادران: یگان تاکتیکی نیروی هوایی که معادل گردان است، اینجا واحد سواره نظام.

۷- باطری: واحد نظامی توپخانه.

توپه، مرگب از توپ‌های شیندر صحرائی و کوهستانی و چند عراده سیستم اطریشی، یعنی اماسیوس کوهستانی که نفرات آن بالغ بر ۳۰۰ نفر توپچی می‌شد، اما از حیث اسب و استر و سایر لوازم علی‌المزاج به شمار می‌آمد. علاوه بر آن یکصد نفر قراول گارد سلطنتی را هم باید اضافه کرد و قُرب یکصد و پنجاه نفر از پیر و جوان، شمشیر بند یا درازنویس<sup>۱</sup>، رُ سَی عالی و اءضای دانی<sup>۲</sup> دوائر و شعبات وزارت جنگ را نیز باید افزود و به این ترتیب قوای نظامی مرکز تقریباً حدود دو هزار نفر بود. علاوه بر این ارقام یک بریگاد<sup>۳</sup> ناتمام هم قزاقِ قدیم با تفنگ‌های پنج تیر روسی تحت فرماندهی و سرپرستی افسران روس وجود داشت که نفرات حاضر آن‌ها، هزار الی هزار و پانصد نفر، متشکل از صفوف مختلف پیاده، سواره و توپخانه بود؛ ولی این قسمت از قوای لشکری دولت، چون سابقاً با شاه مخلوع در بمباران مجلس شرکت داشتند و در هدم<sup>۴</sup> کعبه آمال ملت کوشیده بودند، مردم به آنان اعتماد نداشتند و پیوسته طرف بغض و سوء ظن کارگزاران جدید ملی بودند.

به جز این نظامیان رسمی که به فرمان وزارت جنگ در مرکز حاضر و آماده به خدمت بود، تعدادی ژاندارم پیاده و سواره، در حدود هزار نفر پلیس سواره و پیاده جهت دوایر دولتی، تقریباً پانصد نفر مخصوص نظمیه شهر، سواران امنیه و قراسوران<sup>۵</sup> جدیدالاحداث طُرق و شوارع به تعداد خیلی، مثلاً قُرب ۷۰۰ نفر تحت امر وزارت داخله نیز حاضر به خدمت بودند. همچنین مجاهدین مسلح مسلمان و ارمنی به انضمام جماعتی از سواران بختیاری که تحت فرماندهی سرکردگان ملی خدمت می‌کردند و تقریباً حدود سه هزار نفر می‌شدند. به این ترتیب مجموعاً حدود نه هزار

۱- درازنویس: کارکنان اداری و نویسندگان در وزارت جنگ.

۲- دانی: فرومایه، اینجا فرور تبه.

۳- بریگاد: واحد نظامی معادل تیپ.

۴- هدم: نابودی.

۵- قراسوران: مأمورین محافظت راه‌ها.

نفر کلیه نیروی رسمی و غیررسمی قوای پایتخت مملکت بود. گرچه ساخلوهای<sup>۱</sup> ولایات، قوای تأمین، قراسوران‌های طُرق و شوارع، تفنگچیان چریک ولایتی، سرحداران و غیره که در اطراف و اکناف مملکت با اصول و سبک‌های قدیمه موجود و پراکنده‌اند، هم جزو قوای مسلحه دولتی محسوب می‌شوند، وجود دارند؛ اما قوای مرکزی، معیار اقتدار است که فعلاً در تشتت و ضعف به سر می‌برد؛ بنابراین نمی‌توانیم قوای ولایات را که با کشمکش‌های محلی درگیرند، به حساب آوریم؛ زیرا اقطار و سیعه مملکت به صورت ملوک‌الطوایفی از هر طرف با عشایر مسلح خود سر محاط است و در همه جا برای حفظ نفوذ اولیای مرکزی، اقامه قوه از ضروریات است و هنگام ظهور حوادث غیرمترقبه، احضار قوای مذکور ممکن نیست و بدیهی است که با چنین ارتشی که متشتت هم هست، نمی‌توان ذمه حقوق کرورها رعیت را برعهده گرفت و به صیانت و حراست هزارها فرسخ طول و عرض مملکتی و سیع و پرآشوب همت گماشت و با کمال صحت و حُسن عمل از عهده اداره آن برآمد. مخصوصاً در شرایط بحرانی و هنگام ظهور فتنه‌های غیرمنتظره، رفع آن فقط منوط به عنایت پروردگار خواهد بود.

**۱ اسلحه:** ذخیره دولت، چند صد قبضه لیل کوتاه و بلند<sup>۲</sup> است که همان سه تیرهای فرانسوی موجود در دست سربازان است. یکی دو هزار ورندل‌های بلند و کوتاه<sup>۳</sup> موجود است. همچنین چند صد قبضه جکسن، مانیسخر، شاسبو، مارتین و حدود پنج هزار تفنگ قدیمی دیگر که در انبار ذخیره، روی هم ریخته شده و از زنگ و موربانه فرسوده گشته و شبیه آهن پاره به نظر می‌رسد. همچنین تعدادی تفنگ‌های پنج تیر روسی با فشنگ فراوان که توسط کابینه سپهدار اعظم خریداری

۱- ساخلو : پادگان و قرارگاه واحد نظامی.

۲- لیل کوتاه و بلند : اسلحه سبک مانند تفنگ.

۳- ورندل بلند و کوتاه : جکسن، مانیسخر، شاسبو، مارتین : سلاح سبک مانند تفنگ.

شده بود، موجود است. تعداد قلیلی عراده‌های مختلفهٔ توپ از ما سیوس، شیندر و مونیسیون<sup>۱</sup> متعلق به آن‌ها نیز وجود دارد که چندان حاجت به بیان نیست، چه قلت اسلحهٔ ثقیلهٔ<sup>۲</sup> آتشین نسبت به تعداد اسلحهٔ خفیفهٔ<sup>۳</sup>، مبرهن و فقدان آن هم به خوبی آشکار است.

**خزانهٔ دولت:** یگانه چیزی که وسیلهٔ امیدواری است، همانا مسئلهٔ وجود نقدینه است و جای شکر دارد که به واسطهٔ قرضهٔ جدیدی به مقدار هفت کرور تومان، در خزانهٔ دولت وجه نقد موجود است؛ اما نگفته نباید گذاشت که ادارهٔ وجوهات مزبورهٔ استقراضی بر عهدهٔ کفایت **مستر شوستر** آمریکایی است که به تصویب کارگزاران ملت، ریاست خزانهٔ ایران را داشت، و برای انتظام مالیهٔ ایران و تعادل دخل و خرج وجوه خزانه، به موجب قانون ۲۳ جوزا، از طرف مبعوثان ملت و دولت جدید، اختیار تامه را دارا بود و اساساً احتمال دارد که حدوث این غائله و ظهور ارتجاع به سبب همین امر باشد و اینکه مصمم به اصلاح مالیه و جلب مستشار آمریکایی شدند و خواستند که وجوهات استقراضی را به عنوان پشتوانهٔ ملّی در خزانهٔ دولت نگاه دارند؛ اما دشمنان سیاسی ایران که در صدد وسیله‌ای برای اتمام نقود ملّی بودند و تمایلی به اصلاح مالیهٔ مملکت نداشتند، می‌خواستند که دولت جدید نتواند اندوخته‌ای داشته باشد که انتظامات لشکری و کشوری را سامان دهد و کسب نیرو و اقتدار نماید.

**تدابیر:** پس از بررسی او ضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی مملکت و دانستن روش انجام امور در وزارتخانه‌های اساسی: داخله، خارجه، جنگ، مالیه، ضروری است که به بعضی نکات توجه دقیق‌تری اعمال گردد.

۱- ماسوس، شیندر: سلاح‌های سنگین - توپ و مونیسیون: گلولهٔ توپ.

۲- اسلحهٔ ثقیله: سلاح سنگین.

۳- اسلحهٔ خفیفه: سلاح سبک.

شاید با وجود اتحاد و اتفاق حقیقی بتوان از پریشانی و تفریق رهایی یافت و از سیل بلایا جلوگیری نمود؛ بنابراین بدواً احزاب سیاسی و فراکسیون‌های مختلفهٔ مجلس شورای ملی قرار را بر آن نهادند که مخالفت‌های جدی و ضدیت‌های فعلی را ولو موقتی، به یکسو نهاده و برای اصلاح امور مختلفه، حقیقتاً با یگانگی مصمم شوند و بنا را بر فعالیت‌های جدی گذارند. فی‌الحقیقه در چنین موقعیتی که قوهٔ جنگی پایتخت به منزلهٔ صفر است، با این همه گرفتاری‌هایی که از ضدیت‌های کارگزاران و عمال دولت و ملت حاصل شده، با وجود عدم انتظام و فقدان وسایل، جز به اتحاد و وحدت، به چه چیز دیگری می‌توان امید داشت؟ هیأت دولت که از اتحاد عملی احزاب اطمینان یافتند، به پشتیبانی همین اتحاد، مقرر داشتند که به سبب کمبود قوای نظامی، قوای ایل‌نشینان و داوطلبان ملی را نیز بیفزایند، شاید بتوانند از سیل مخاطرات جلوگیری نمایند.

**صمصام‌السلطنه ایلخانی بختیاری** که از سرداران آزادی طلب ملی محسوب بود با داشتن مقام ریاست وزرا، مسئولیت وزارت جنگ را نیز بر عهده گرفت و چون در رفع غوائل<sup>۱</sup> داخله و دفع ارتجاع، به مجلس شورای ملی قول جدی داده بود، نظر به احتیاجات مبرمی که در تشکیل دسته‌جات دفاعیه بود، به فوریت مقررات دولت را به موقع اجرا نهاد و از ایل بختیاری نیز قوا احضار کرد و ضمناً امر به گرفتن سوار داوطلب نیز داد.

چیزی که واقعاً در آن موقع از همه بیشتر موجب وحشت و اضطراب می‌شد، مسئلهٔ غرب ایران بود، چه مهاجمین ارتجاعی، نه فقط همین هیأتی بودند که شمال و شرق را تحت تهدید می‌کردند؛ بلکه **سالار الدوله** برادر شاه مخلوع هم از غرب، وارد خاک مقدس وطن گشته و در صفحات کردستان و لرستان غلم طغیان برافراشته بود و با سفاکی‌های بی‌باکانه بیش از فتنه‌های شمال، سلب امنیت کرده

بود؛ زیرا از بدو ورود او گروه عظیمی از ایلات و عشایر غارتگرِ غرب به سرعت به وی گرویدند و به این ترتیب روز بروز بر نفرات و قوای او افزوده شد و علاوه بر آنکه در چاپیدن نقاطی که به حیطة تصرف درآورده بود، کوتاهی نداشت، همواره بر مالیات می‌افزود و در جمع‌آوری آن شدت به خرج می‌داد و چون نقشه‌هایش با اقدامات معجل به سرعت توسعه یافت و از حیث سپاه کسب اُبّهت و بیم کرد، ترس از قتل و غارت‌های وی در مرکز رو به ازدیاد نهاد و خلق را فزون از حدّ مضطرب کرد. همین موقع، مُجَلَل السُلطان پیشخدمت خاص و محرم شاه مخلوع، در اردبیل و مشکین بین ایلات شاهسون به اقداماتی پرداخت، حاج صمد خان شجاع‌الدوله را که شخص سفاکِ قهّاری بود، به همراهی با ارباب خویش دعوت کرد و وی را متفق ساخت.

هیأت وزرا و نمایندگان ملت، از یک طرف برای دفاع از تجاوزات خطرناک سالارالدوله و از طرف دیگر برای جلوگیری از حملات محتمله شاه مخلوع، با جدّ و جهد کوشیدند که تدابیری اتخاذ کنند. مجلس در جلسه علنی به اکثریت تام رأی داد که به گرفتار کننده یا معدوم کننده شاه مخلوع، یکصد هزار تومان و برای گرفتار یا معدوم کردن سالارالدوله و شعاع‌السلطنه هر یک بیست و پنج هزار تومان، از خزانه دولت نقداً جایزه پردازد.

متعاقب و ضع این قوانین و بروز احداثات نمایندگان، تدارکات مقدماتی حرب نیز به اكمال انجامید و از وزارت جنگ به سوق لشکر مبادرت شد. قوایی که برای دفاع از تجاوزات سالارالدوله تشکیل و فرستاده شد اردوی غرب نامیدند. لشکری که برای جلوگیری از حملات شاه مخلوع تشکیل شد، اردوی شرق بود. این لشکرها هر دو در یک روز از سربازخانه‌های شهری و میدان توپخانه و عمارت خورشید که مرکز اداره نظام و وزارت جنگ بود با تیپ و توپ و طبل و شیپور خارج گشتند و به

سمت مقصود رهسپار شدند در حالی که دیدهٔ عموم با شوق و ذوق به سوی آنان معطوف بود و دعا و ثنای خلق بدرقهٔ راهشان. اینک به شرح اقداماتِ اردوی شرق می‌پردازیم.